



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

۱۴۱  
۷۵



۱۷۳  
۱۴۳

۱۸۵۱

Handwritten notes in Persian script, including a red line and the word "مجلس" (Majlis).

۱۸۵۱

۱۴۱  
۱۹۷۴

۱۸۵۱  
۷۵



۱۴۱  
۴۰



۱۴۱  
۱۳۷۴

تاریخ  
۱۳۷۴

تاریخ

تاریخ  
۱۳۷۴

۱۴۱  
۷۵



۱۴۱  
۱۹۷۴

تاریخ  
۱۳۵۶

تاریخ

تاریخ  
۱۳۵۶

بنایند که با اتفاق سر راه بر موهی بکیریم شاه طهماسب جواب  
 نوشت که بکنه مشکان بنایند که نیست بشروار بنایند  
 که آذوقه نیست مادر الهی چو این جوابهاست ششام  
 رایحه اتفاق نموده پادشاه را بر مخالف مصر دیدند روانه کمنه  
 مشکان شد که مشخص نمایند که هرگاه دشمن چینی  
 که محترت ولایت و دولت بوده بمیان مملکت در آید  
 و ناز کند و برای تسبیح او پادشاه اعلام نشود آید چه جواب  
 دادند متوطر چه چیز است بعد از ورود بکنه مشکان شاه  
 بود که جان شیخانو که منشأ و محرک این مفاسد  
 بود و از نمود حضرت ظل الهی نیز شاه طهماسب این نسبت  
 بر سر او می نمود و او را از م غرت بجل آوردند غلام و نوکران  
 شاه طهماسب بنامی که بمقتضای عادت

اینهاست

۱۶۷۴۰



۸۴۱



داشتند انشب راه چنایط باز راه فتنه انگریزی قرار کردند  
 که رفعتش باید مصدرف اوی توانند از آنجا دو فقره انشا  
 نبی عم محمد علی خاں قوللہم افاسی بود حضرت علی الهی چون  
 وجود و عدم و حضور و غیبت الطایفه امسای میدادند  
 فرمودند احدی متعرض ایشان نشود و هر جا ظاهر نمیدروند  
 صبح روز دیگر شاه طهماسب با اتفاق جمعی از یک اوزد  
 ملوی افشا استیکر فاسی سرکار خود که محل اعتماد حضرت  
 بود و همراهی انور علی یک شام ملوی بهر اونی وارند از راه  
 فرمود خود بر سر راه موسی ایغا نمود و تا محلات رفتند  
 در آنجا خبر رسید که موسی ایغا بیدار شدند و انان  
 دور و نزدیک از میان فاین و محلات گذشتند و بهر  
 رفته لهذا موکب و لایز مراجعت و در جان انصاف

رایات

رایات میز آمدی نام غلیظی کلکانه قلعہ فیض آباد بود  
 قلعہ کشی و در دادن سوره سات مضایقه نمود و انرا قلعہ  
 تصرف و او را سیماست و از آنجا مراجعت و وارد  
 ارض اقدس گردیدند بعد از ورود با رض اقدس  
 شاه طهماسب را در پاوت ای ممکن داد و مسبوط الید  
 خستند و این وقایع در سال هزار صد و چهل اتفاق افتاد  
 چون انقلاب در بعضی از کوهستان و کلهای باقی بود و دست  
 در آن طالب فرصت بودند که وسایل بدست آورده  
 شمشیرک و فساد نمایند از آنجا که در کمانه یک و میردلی و سالور که  
 ملایان و رول و اسرا با دو نواحی و سنت می نشینند  
 و دست و دست و جماعت جمعی که دست قراچو  
 اتفاق نمود و دست بانه و سلمه خان آغا را مفید کرده بودند

تنبیه الظایفه لازم و اینست بر اینیم یک رگب و نهال  
 اگر آدمی خود با اتفاق شاه طهارت راه کلات و بیرون  
 بر سر کمانه حرکت و بجان داعی که در دست قیاق و غیرت  
 رفته بخت را ناخت و تنبیه کرده مراجعت فرمودند  
 اما بر اینیم یک از قضا فکلی انظارا کرا و شکست با فیه مغلو  
 کرده و در عرض راه که این خبر بسمع و الاریدم چند میانه  
 با و لایب با و سلفا و در و ل کویستان و عظیمی است که بر  
 راهها آمد و دو کرد و در و سوار و سوار بود و با و صفی  
 توکل بخداوند عالم کرده و غرق از راه است و در و اراض  
 اقدس خود با اتفاق شاه طهارت از راه کلات  
 بر سر کرا و المیغار و به جای و کلا و کوییدن شکست بر  
 سر راه نامور ساخته از اثر پایی ایشان بصورت و توالی  
 آنرا

آنرا را طی کرده و از جلگه کای مانده و ساقان و کرمخوان آنجا  
 بنیاد و محمد حسن خان را که درین امر محرک اگر او بوده که بر این  
 مقرر فرمودند که دو نیست خانوار از معارف اگر او را کوچه  
 اگر او را کوچه باض اقدس بنید و آنجا و در ارض اقدس  
 شدند چون ذوالفقار خان که با انصار از کهنه مسکنان  
 و از کرده باز ندان رفته بای فاکه است بود و خیم  
 حاکم کلاهی را که در کلاهی طلب فرموده بایالت پشتراب  
 سرافراز بر خانه نشاند و از ارض اقدس با شاه طهارت  
 بزم تنبیه ابدالی سرات از راه خوف و با غرض عام هرات شدند  
 بعد از و و و تربیت خیدر پشتراب که از اعراب  
 و غیره جمع و سمت قیاس سر لشکر است بر دشته  
 اند متوجه سمت شده الظایفه را نیز تنبیه و مراجعت



تجارت و از راه پیمان خوف و شکران آمدند که از آن راه  
بر هر اتم بروند عازم هر اتم شدند و در منزل نامشروع  
بسبب اینکه یک بوم بود و تو بخانه را بجزو از آن ممکن بود  
تو بخانه در یک شست پس نادر الهی خود متوجه شدند  
در آن بیابان که از آب و آبادی دور بود و یک شبانه روز  
کشیده تو بخانه را گذرانیده بعد از ورود بخلاف خبر رسید  
که افغان اتم از هر اتم جمعیت نموده به استقبال می آمدند قلعه  
سنگان میرزا ابوالقاسم نام کلانتر آنجا بسبب این  
افغان و مقام قلعه گشتی بر آمده از طرف تو بخانه  
و اتم آنحضرت نوب قلعه کو ب را بر قلعه ب رسید نوب  
که انداختند حضرت ظل الهی بر سر نوب آمده و وقتی که تو بخانه  
نوب را بر میبگردید پیوسته با بر و طبع بیان نوب رنجیده در کار

برگردان

برگردان بود آنحضرت مجاوی دهن نوب ایستاده  
متوجه تعلیم پس و انداختن نوب نوب بودند و بیان  
نوب نگاه میکردند و اثنای آن حال کو یا دستی ایشان  
آنحضرت رسانیده گفتند که برگرد و سوار شو سر رشته تو بود  
او روان قشون را منظم کن اینک آنحضرت با فاصله  
پنج شش قدم از نوب دور بود و پای مبارک در کار  
گذاشتند نوب آتش زد و دیده بود و در کوفه میرزا سید کلانتر  
در و دیوار و ده پانزده نفر دیگر را که در خدمت آنحضرت بر سر  
نوب انداختند و بر طرف کرد و دیگر کسی بفرود نیامد و معلوم  
شد که این کی بود که این قدرت بود که دست بدوش  
آنحضرت برساند هم از آداب دور بود و هم کسی را این جرأت  
نمود البته دست غیب و از جانب خداوند لا ریب



بود که در چنین وقتی آنحضرت را از چنین جایی دور  
و از آن سبب و کردند توبه بکمداری مانند انصاف و سبکی  
بضرب تیغ بگرفتند و کلا تر تیرتیر فرمودند و افاقه نبرد  
همان موضع وارد و تلافی فرمایان واقع و دور و نزدیک  
عظیمی شده و دفعه حضرت ظل اللهی توبه و تلافی را  
محیط لشکر ساخته بفضایله و ترتیب و این خرم و افاقه  
شبهه جنگ میگردید و جمع کثیر از الطایفه بغیر سید  
انجاعت چون دیدند که مفرغ نیستند و تیرتیر سبب  
برگشتند آنحضرت نیز تعاقب راه فرود آمد و صاحب  
غازبان را با وجود نداشتند مفرمودند که ایشان را  
دفعه دیگر به تعداد درست متوجه خواهیم شد و این  
فتح در سال هزار و صد و چهل و یک بظهور و بارش آمد  
مدرست

طرف عاجز شدند شاه طهماسب کس نزد آنحضرت  
فرستاده اعلام کرد که ترک محاصره نموده بپشتند  
گرفتند و آید و اگر ازین متعاقب وارد شده امر معهود  
بنیج و تهمید انجام میدهند آنحضرت چون از بدو کار  
با دوست و دشمن هر سازش پیش گرفته باشد  
از ایشان و سگانه در مقام سخت خوگیری نمودند و پیوسته  
کار را از حای میخواستند قبول کرده معاودت م  
نمودند شاه طهماسب که میخواست در خبر و با کمر او تهمید نموده  
اتفاق و دوستی اما چون در آنوقت خبر رسید که محمد  
علی خان با خزان و اسباب پادشاهی که در مازندران  
میسر بود غارم خراسان گشته بعد از ورود بجا حرم  
محمد رحیم خان با خزان و اسباب کرایلی علی لغف جمعیت

نموده بر سر او ریخته شرف الدین نامی را که از روسای  
استرا با بود بسبب سابقه نزاع که فیما بین ایشان  
بود مقتول و زروا سباب مایعرف پادشاهی و شیره  
نموده اند مضطر گشته عازم مشهد مقدس شدند و در آن  
او آن حضرت ظل الهی در عالم رویا دیدند که تفنگ  
بسیار خوبی داشتند که نزد آنحضرت بسیار  
عزیز بود مرغافان بزرگی که آنرا قو گویند نمودار گشته  
نادر آلتی آن تفنگ را بدست مبارک خالی کرده  
قورباغه و گاوین که آفت زخمی رسیده و باغی تو که فرستاده  
بعد از آن پنجمه فغانی که مخصوص آنحضرت بود و آنرا در برابر  
آن خیمه چشمه و نوحی و در میان حوض مانی سفیدی بود  
بزرگی بهره سفید که چهار شاخ داشت آنحضرت بجا آمد  
فرمودند

فرمودند که آنرا بگیرند و بپیم رفتند که بگیرند نتوانستند  
آخر خود دست انداخته مرغ و مای را گرفته آنرا نیز بپیم  
بغل گرفتند و صبح این خواب را بنزدیکان حضور و  
مبارک نقل کردند میرزا ابرهیم کلاتر منشیست  
این شعر را خواند که اگر در خواب بیستی مرغ مای  
نمیری تا نیایی پادشاهی آنحضرت فرمودند که پادشاه  
بزراده داریم همیشه سعی کرده ولایت او را گرفته  
با تو سلیم و او را در امر پادشاهی مستقل بسیاریم  
برای ما کافی است و کم از پادشاهی نیستت القصه بعد  
از چند روز که موسم بهار و فصل نوروز شد سرکردگان  
اکبر و از آمدن بمشهد تقاعد ورزیده جواب دادند که  
حال فضل خوشی هوا و وقت و نور آب علف است



جمعیت خود را هم دست کرده ایم محاسنت که بمعی  
راضی شویم پس بی غوای محمد حسین خان وین  
بهوردی خان و محمد و فتنه انگیزی آمد و اگر چه جنگ  
سکه کلات و در جزایر شکر یک نمود و بنامی شو  
ریش گذاشته و اصل کلات هم در مقام طغیان اد  
آمد این خبر که بهر و رسید تا که نیز جمعیت و شب  
توزیای شیه را مقتول قلعه بالقرف و سر لبر کشی  
بر آوردند و آنرا ابراهیم یک بر آوردند و پشینه  
اگر آورد و جزایان و فیما بین محارب و واقع شده و  
کثیر قبل سپیدند و انظار بفرمان یک  
قلعه محصور کرده کلات و درون نیز یکجا یکدیگر و بیانی  
و علی ایلی یکدیگر اگر آمدند و اگر یکطرف محمد حسین

و شش و دران

و شاه و سردی خان نام با جمعی از اگر او بر سر قلعه  
مزار را رفته و بهجا حمله ابراهیم یک پرو خستند پس  
آنحضرت بعد از شنیدن این خبر شاه و طما سرتا شده  
مهرکت کرده شاه طما سرتا را در میانه مشند و بنشینان  
در قلعه موسوم به سبزه و سر با جمعی گذاشته اگر چه پرا  
ایلی متعرض اسیر و ناموس اسکنه استجنا شده اند  
ایحال ایشان را غارت نمود و در آنجا متوجه در بر شدند  
و بهایت نکند و غیر هم را بهر کردی شکر کرده که محاربه  
اگر یک یک کرده بودند شبیه بیع و جمعی را عرض بخند  
نح ساحت خدای و مقاومت نیاورد و بهر کردگان و  
بهت نبوت این فرار و آنحضرت ابراهیم یک  
الطاهره بر آورد و به عاقب انظار فراری سجاس

خوشان وار و گشت شد و جمعی از کرم و غازی را پرتسبیه  
کرم و کلمات تعیین فرمود و ما مویدین انظار ایضا تسبیه و  
سلیمان نامی که از میرد کرد و شیخانو و سرگز و اسرار کلام  
و بانی نمرات بود و دستگیر ساخت بحکم والا چشمه های  
اولیرون آورد و در و خوشان شدند شاه طهماسب  
نیز بجهت خلق الهی ملحق و در جنبه قلبا مایل برین  
بود که این امر ضرورت انجام نیابد اما بحسب ظاهر اوقات  
کرد و بعد از و در خوشان جمع کسی در مقام اتفاق بودند  
از قبیل بزرگ معالی خان که از بیات نیشابور و در این  
اوقات ناظر شاه طهماسب بود و غیر از این و در این  
که درین نیز کما نفیسی که بر وفق معالی ایشان باشد  
صورت خلوص نگرد و نه کرده خواسته که اگر در این زمانه  
اصلاح

اصلاح آورد و بمیان قشون آنحضرت داخل گردید و این  
وسیلو کار می از پیش بر نه اگر و در چند ایستاد و دوستی  
خود صادق و آنحضرت منافق میدانستند اما جرات  
بقبول آن امر نکردند که میا و البیان قشون آنحضرت  
بیاید آنحضرت پیش وستی کرد و باین قصد را و باید  
ایشان با عمل آورد و قضیه بر عکس نتیجه در میر معالی خان  
و غیر و چاین نه بسیار و در خارج اگر و بی تاثیر یافتند  
نه و طهماسب این داشتند که در سر چینی امری آنحضرت  
در این که در این لایق سلطنت نیست رفت و در نیشابور توقف  
نمودند و در این که و اندک اگر در عمل نماید و چون پیشانی که در  
نمودند از پیش برو و خواسته که در دوستی  
فرمان بکند آنحضرت فرموده که بسیار خوب و عین



مصلحت است زیرا که پایی به پودشت او در میان بود و من  
 بهراعات خاطر او شاه و بعضی اموات خود واری میگرد  
 و بجز کاری حسب اوضاع نمیباید استم بر و انجست  
 شاه برو من و انم اگر او کم گفتند بودند که پایی شاه  
 از میان بیرون و و ما و انیم و بخت و یا شاه و از این شاه  
 شده حضرت ظل اللهی بید فقه کمر ممت بهشت پیر اگر او  
 بسته از انظر ف اگر و چون از انظر ف حسین الف  
 و دعای کراف کرده بودند به خاطر قراچو که میر شمشیر و  
 ظاهر سبایی از انظر ف بودند جویت تمام کرده بودند  
 برآمده و جمعی که است بر از انظر ف مقتول و دستگیر گشته  
 و از انظر ف که قتل از او چاه و جو س و بعد از انظر ف از او  
 بهراعات ایلی مرخص ساختند اگر و چون از انظر ف از او

مسد و و دیما را با طاعت و آمده آنچه مطلوب ضمیر  
 آنحضرت بود صورت دادند و بعد از آن محمد حسین خان  
 با پسر شاه و میر دمی خان و سرکرده کان اگر او از او سلاطین  
 میبایستی به نیشا پور میروند که شاه و طهارت ملاقات نمایند  
 و کسی به پیش آمد مقتدر فرستادند که آدم برو فقه صاحب طاعت  
 بر فقه ابر معهود و در صورت داد و به شهادت میرند و بعد از دیدن  
 شاه و طهارت سبب ناب جوین از نیر و حرم خان فرستادند  
 و قاضی اسباب و نتو و نچاه هزار تومان و با طراح این  
 حضور و انظر ف مشیر از حرم خان گرفته او را و بهر کار شاه  
 و انظر ف سبب هم نموده و بعضی از انظر ف به نیشا پور  
 نیشا پور غریبت ارض اقدس نموده و آنجا و سلاطین  
 و نیشا پور و او و و معده و مواصحت اجل آمد سالت

مقدمه وصلت آنحضرت بابا علی یک فشار و کاشی  
افتخاریه منسوب و زبول کشتن آن طایفه در دست آنحضرت  
قصد و کمال ظاهر این مطلب مقدمه اگر است  
اگر چه وصلت آنحضرت با فشاریه و اگر امری نیست که  
قابل تکرار و یا سبب فخر آنحضرت و مزید قوت  
خدا و باشد اما چون مقدمه بود که بعلت این دو امر اینهمه  
کشتن و کوشش واقع گشته باشد و در دو طایفه یکی در  
جمع آن تقریب از ایالات و کثیر در دست آنحضرت عاف  
و زبول شده سیاب افروزی شوکت آنحضرت که در  
انجام ایسکات ظاهر و آمدند بوالله العظیم قسطنطنیه  
که در مبادی حال از آنحضرت و سمت آنحضرت و در  
و مشهور مقدس و فلجیات آن نواحی و عند کشتن  
با فشاریه

با فشاریه و اگر او و سر حاکم و او یک و سبب فرق و  
در بنده و جنگهای که با آنحضرت کرده و در جنگهای عظیمه  
که در امور غریبه و کثیر بر خود قرار داده و متحمل شده اند و سر  
که فانی و جنگهای کشته اند با طایفه لایم و آنست که در  
وین آرام کرده اند و کاری که بناید کرد که از آنحضرت میشود  
مید و اولو الانهار کشته از هر یک سحر بری یافت باعث  
طول کلام میشد انهدالب از اظهار این قدر و نیست و انجل  
انوری که در آن اوقات چون سمت و لایم است او را  
بانی و نیست که در سمت مقدمه میر علی شیر و منار قالیان الی  
که در مقدمه و منوی است چون منار استانه منوره  
ایستاد و منور است که مناری و کثیر و در محلات  
آن بنا کرد و آنرا با صفت علی شیر ندب زانند ساختند



افسانه و اگر او را آنجا که بقلم تقدیر بر زبان یا غیره بود که سرشته  
دولت از دست محفوظ برون رود و حساب آن  
یونانیو مانی می یافت آنجا که سکه نقره می شایه طلا می شد  
که هر گاهی که منافی قدر دانی و حق شناسی بود از اولاد  
می آمد و جمیع آنکه گمان سرکار او نیز بود و دست و پا  
و خطی که می آمد و به حضرت به اعات خاندان محفوظ  
که شاید شاه طهماسب باقی اسلحه تجربه و آگاهی حاصل شد  
به صلاح آید بر وقت شاه و سکه گواهی در مقام عباس  
ایشان وضع مفسدان و بداندیشان بود و هر چند  
آنحضرت نیز که اعیان اندولت است و در خطی که تا  
و شد به شورت و اطلاع من مثل نمایند و چون  
آگاه کار افعان هرات و هم فغان اوقات بعد از آن

و است بکر سدر فیه و درسد باقی مانده بود که مسافر  
آسدن کردن وین انامندار و مثل فی الزانی شده  
شروع سحر گشت کرده و چون که سرش بر زمین می آمد و  
باز به است میشد حضرت آنرا تنگ بخت گرفتند و چون  
پای آنحضرت بر زمین می آمد و باز به است میشد بعد از آن  
مناره و دیگر جهان شکل بهم رسید که انهم مانند فی الزانی  
توجه به است میشد از راهم نیز بخت و دیگر که غیب شد خبر  
و به است میشد که وقتی که سران و و مناره بر زمین می آمد  
و به است میشد که در راهم شاید پای بر زمین بیاید و چون  
که طه دیون بهوش و سبب باقی ایشان بر زمین  
و دیگر غیب و این خواب را مگر محمد تقی مستند که از معارف  
نما و با اقتبا و مرود و شش مشروب و نقل بودند

سید مرتضوی بفرمود که در این ایام که خداوند یکی بر اهل  
کیلی از ایشان که بهر روز حاضر خواهند آمد و جماعت اهل  
لی حضرت نیز از ایشان خواهند آمد و باقی بقیه اهل و سایر  
ایلات آن نواحی که بایستان اتفاق و شهادت می‌دهند  
می‌شوند و سابقا و در ایام شاه سلطان حسین با قتل  
سروا و ششش با بعضی قلی خا که بعد از او سر و اند  
و یکایک باید که بکشتند و بقتل رسانند و نیزین و اموا  
و سبب ایشان و عساکر پادشاهی را بکشتند که در  
و منجی عقول آنست و او را در روز آخر بود و ایشان  
که در روز آخر کشته و منزلت آن که در روز آخر  
صبح و عالم واقعه و بدند که کسی ایشان می‌گوید که  
هر یک از عقول خود را با اسم اهل نه و شان می‌دهند  
سکینه





تنگی بمان که نشسته و استیجا متوجه بر است نشسته و افافو  
مجدد و بالقدیر استعدا و تمام از بر است حرکت کرده و پیش  
آمده و در موضعی که یکساعت آن بقدر جای فقر و یکطرف  
بگوستان با و غیس که میفریخ و نیمه شب بکار و نرسای  
هر بیان اتصال دارد و جنگ در پیوسته هر دو از پیوسته  
بجای که کار از بر و تفنگ گذشت و جنگ کار و پیوسته  
و دست باز شد و چون در حلقه میخیزد و دست تقدیر  
شده بود که این دولت نادره روز بروز بگردد و بگردد  
کم من خدمت قلیله غلبت منته کثرة القهر مور آمده و کثرت  
مغلوب و جمعی کثیر از ایشان مقتول شده و چون که  
فردا از آنجا حرکت مقتفی این بود که غار بان کا محتاج این  
برعقب مامور شوند اما مراعات رود به فرم مانع آمده  
اصلی

احدی نصرت نیاقت که از غایبی خود و خدمت پشتر گذارد  
افغانه چون چنین او بدند رفیه و منزلتانی فقر و در سر است  
نزول و آنروز بد شدیدی از طرف ملک غیس فرزند گرفت  
سر چشمان از و بدان عاجز گشته و دست و پایی  
هر یک از جنگ چشم پوشیده و افغانه هم و همان منزل  
از شدت با و حرکت نتوانستند کرد و روز و یکروزه فقر از  
سیر و مکان ابدالی خدمت والا آمده و من کرد که با فغان  
علای ایمان و و طایفه ای که عبارت از غلبه و ابدالی باشند  
کثیر از آن کرد و کرایان مان گشته و قدیم از فقر کرد و با و  
از معنی پند سال بعقب از آنی کشیده با بگو جنگ که کم  
و بگو فقر از بهر همان را که با یی سخت است فقر کرد و و ما  
از فقر از آنی که امتحان نمودیم معلوم شد که از جانب



خدا ساجی مای ابرار بزم شبد و آتی است بعد از آنکه  
 رفیع خیر تشبیه کنده است ولایت شمسیت با هم بدو  
 سابق خدمت و رعیت میکنیم هر چند که شاه و امیر  
 و امنای دولت او را می بخشد تا نامه الهی فرمودند  
 که این سخن بگوشید اگر بخواهند بنامه الهی و توفیق  
 استجابت را از خدا می میخواهیم و بهین وقت و هزار ساله  
 بخشد و در این معنای کامیاب است این از فرمان و امیر  
 او بود و بهین وقت این را کرد و این معنی را  
 معتبر این ابدی است حضرت علی الهی فرمود  
 هر که در کعبه است بخت و از آنجا معاد است کرده  
 فرمودند که اصفهان را میگیریم و تمام رعیت میگیریم  
 و بعد از او و بهینزل مویرک و شکست بان الهی را که  
 سوره

و غنی و ابدی که است فاتی و سر کرد معتبر بود و خبر  
 و ستاوند که دو فقره که حاکم فرمود و او را دوست و ستا  
 ابدی رفی مجاهد و آن عهد کشید با یکدیگر که نه  
 حضرت علی الهی نیز مستعدیم که شاه افغانه آمد و خبر جا  
 که این که دو جنگ فیما بین واقع شد باز تحقیقت الهی معلوم  
 و بهینرم گفتند بعد از جنگ مکر و فرود آمدنی که کشت  
 و بهینرفی اثر دید و بهینرم و چنان را الهی که بهینرم  
 دل شکی و که حضرت علی الهی را بهینرم و بهینرم  
 بران بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم  
 خالی و بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم  
 و بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم  
 و بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم  
 و بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم که بهینرم

رسید که ندای مرقعی هری میزود و بود و انداز طبع  
عرض و استعدای او سالی و افکار و فرمودند و  
چهارم کی عجز و ادراغ اندکس شد و چون آن طرف

با احمد پشای و علی انصار و مصلی و ارباب جنگ که  
تنگست و بود و بعد از جنگ صلح کرد و محمد بن برقی  
و او و قره بن را تو و کند است و این کج و بد و  
قرار داده بود و جمعیت خود را از افغان و عراقی بسیار  
میدید و بنحوت پاد پشای و دماغ و پشت و پشت  
که خبر بود شاه طما سب و ناما و اللهی را ایست  
شبنده بود و معزم نیکه او از آن طرف بر سر مرز  
و ابدالی ام که سابقا با سواران چیک کرد و عیاق انگار  
بودند

بودند از آن طرف بر سر مشند و این شود از اصفال است  
و درین باب نوشتجات بطریق ابدالی نوشته از راه کرمان  
بجوز ایشان فرستاده بود و بود و ناما و اللهی را عیاق  
این نیز باض رسید و آن طرف طمان دور این بود  
آن نام سر و او را بطام اند و باورف اند و است  
طمان باک که صاحب این ناما و اللهی را عیاق  
کاست و باقی است و بود و ساجه از راه سر ولایت مشند  
و بعد از سلطانی و چون سیر کردی و امور و  
و در دوازده ماه سب و بود و بنحوت سب و بنحوت  
سب و در و یکصد و چهل و دوازده نیت بود و سوار است  
و بود و آن طرف هم از آن طرف نمانان اند و میرید علی  
فما عی که چاکه بنکنت و متول است و است و است



سمنان است سیاط منوره بطلعه خودی که در آن نزدیکی  
واقعست شخص جبر بود شرف ز قلعه و انصاف  
و قاضی بایست افزو و قلعه سمنان را محصور و غایب نموده  
و شرف گرفتار آن بود شنیده بود که تو بخانه پدر و شتی  
بسیار آمده سیدال نام سردار خود را بر سر تو بخانه افین  
نموده بود که من باید دست بروی بزنم و از شرف هم خبر و  
که خبر گرفتاری افین و محصور بودن سمنان ابرو من قدس  
سید بود سلامت است و قرار یافت ایام بود و قاجار  
سزا داد با بلی سمنان تو خبر مگو که من خود را اعلام  
فرموده نوشته شد که در قلعه واری ثابت می بود و غنا  
پریشان آمد و ندان که ان شاء الله تعالی ریاست شرف است  
و از چو نموده خیانتی از خطیر کونانی و گمان که

والا واقع شود چون ایشان بزدند ما و اگر از انصاف  
و قلعه واری اعمال شود مستحق بخواست خواهند  
بود با مورین امر فرمودند که شب اسب را در هر دو  
قلعه کند است و خطیر بزرگماند است و غنا را علی  
تقلعه و اسار و ایشان هم بود فرموده عمل و حکم مبارک  
رسانیده ابالی سمنان از راه و قبول این نکرده جان برور  
بست به یوار میت و لود از روی طمب و طمب طمب  
احوال خویش برده اند پس بگویند و لا با حست با طمب  
سزا و چون قاضی و دست شرف است رخنه و سمنان  
گشتند با اتفاق شاه هما سب از بنوار انبار نموده و غنا  
که تو بخانه و مهر شتی بوقت و شت و سیدال نام سردار  
سیاط مگر گرفته بزرگماند و از شده بود اگر چه تو بخانه

و قاعد بود و جمعیت نام از غایبان کامیاب وین اتفاق  
ناموروی یک مصرع بخانه بودند است بدین یک فنی  
مهر و شکی که رسیده بود از اتفاقات از طرف نیز  
مکعب علوان بدو منحنی آنجا رسیده طرف صبح  
سیاق گوگرد والا بنظر او آمده از بلند تا تحسین کرده و بعد  
ورود مکعب والا بگوشت او نیز از جمله پاک شده و فراموش  
بجانب از طرف بر گشته بود و حضرت علی الهی می فرمود  
آنی که کل کرده انعم بیده و بهشت است و بهشت بخانه بدو  
و آینه وار و بی طام شدند و سیدال منبر و شاه طهماسب  
و حضرت علی الهی بی طام با طرف علام نموده از طرف  
نیز از طرف از سمتان و از طرف مکعب والا از بی طام  
مقابل حرکت کرده و بهشت ششم با ربع الاول هزاره بود  
مطابق

مطابق تخافوس و منزل معاند است مبارزه ملاو  
و معاند نامی و فتن و یکب عظیم فیهین واقع شده  
در آن روز و آنی نام لشکر کامیاب وین یکب قول  
فرار و او هشت کجایان پاد و افوج فوج محیط آن و بیای تو کجا  
جستند و معرزه که لشکر کامیاب وین و بجای  
نمود ثابت قدم بود و بدون امداد س دست به کار  
آیات جنگ کشیدند و قل افغانه جمعیت خود را کرده  
کرد و از جانب جلور بر پیغمبری کشیده است اندیشه  
و جمعی از جوانان نامی افغان که همیشه در معارک جلاوت  
شمار بودند پیشانی انگر و از پی یکدیگر و بر دست  
معه و گشته اندیکه بنهر است کلوله رسیده و به پیچان  
باشاده والا نویسنده اگر و کلوله توب که کوشش آن



بکمال و اوجی بسیار با بخت و بختی و نه آن  
نیز و ک که بخت مستقیم و بخت تو ب می آمد  
از پیش بر داشت از آنکه از مشاهده این حال دو دلفظ  
بر آمد پس اطفال نیز طرف هجوم آورده بودند و  
و در یابی آتش شعله وید و بخت بخت خود کردند  
و قول تا بون بهمان خنایه و ترغیب منو بخت  
کشته بخت و بخت و بخت از بخت و بخت از بخت  
باعتنی و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
توب و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
الیشان و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
بر بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
نمود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
وین

وین چندال سحر و بخت و بخت و بخت  
سحر و بخت و بخت و بخت و بخت  
که از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
الحاج کردند و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
ما بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

کرده و پنج نفر بجانب نوید و در کربست نادر آتی محمد  
 علی خان واقع نویس التبرکار را فرستادند که اول طربش  
 بنا آورده بر کرد و اند و دور و زده سمنان مکت فرمودند تا  
 شاه طهماسب نرنامه و سجاطی شد بحسب نقلی خان سردار  
 و غورلو خان چرخچی مانی که در دست کیلانات بودند  
 مقرر کردند که از مرز قزوین و طهران بسا و جلاغ  
 میانند و باه افراشته طهماسب قبول کورچی که استند  
 و در محلی غار نشند افغانه طهران از شندل یکم  
 معاند و ست جمعی از معتبرین طهران را که شست  
 اصفهان که پنجاه نفر و فادرو معربت بسیار  
 تنگ که و میان و کوه واقع شده عبور از آن بهر  
 میر و قلعه پوشش با چرخ برین همسر است افغانه پنج

ده مستطرحه که لشکریان خود را نیز از کوه و بلند بهما و تنه  
 اطراف و ده افرو گرفته بودند حضرت ظل العالی خجلاطه  
 دین خال پنج شش نفری افغانه لشکریان سخی و غریبه  
 و لالونی را سبر کردی امیر معبد یک فرمبه و امیر  
 عبد المطلب لالونی و حبس اساطان سخی مقدمه پیدا و کلا  
 سخته خود بوش بر دافند بناید خدایه عالم و طرقتا سخی  
 اطراف کوه از دست اجتماعت گرفته ایشان مانند  
 از کوه شک شیب کرده نازم فرارند و جمعی کبر  
 از ایشان قبیل سیده چون شرف خودش و در این  
 بودند اجتماعت رفیه با و طلی و شرف نیز بعد از ملاحظه این  
 حال از سجا بهست مفضل فرار نموده منکور نش  
 و یکبار سجا دوباره خود را مستعد ساخته چون از کوه



ساخته چون از دولت عثمانی استمداد و موه بود  
شاید که کم روی نیز با وقت ما و برسد و با تو بخانه  
بر سر راه بیاید و سبب ال کمالی که مراد او بود چون حکم  
قرون بود و کوچ و انشاع او به جمعی از افعال و قرون  
میسب بود و نه اراده کرده بود که خود را قرون رسام چون  
حضرت قلال الدی سنیقلی خان و انور علی خان جمعی  
بسا و ضایع نموده و در مودت سبب ال سیای قیلا  
پنهان و دیده نتوانست بود که و انقل قرون شود و اینکار گشتند  
با شرف ملحق گردیده آن حضرت بنابر اقتضای مصلحت  
شاه طهماسب را در طهران گذاشتند که منوبه امور ملکی  
باشند و خود بخازان کاخ صاحب دین از راه قمر  
و کاشان و نظر عازم ضمیمه همان گشتند و عرض راه

در

در منزل قراولان از طرف اقبالان افعال برینجا  
و زود خود کرده سرور زنده اگر اینجا است منظر را نمایند  
از شرف سبب عیال قار و صفهان و سه هزار نفر معتمد  
و اهلی صفهان را که شش کشته زنده بازگو کرد و استعداده  
تمام عازم و چون در معاند و است آن سپهر الهی و  
حک از ناصحتی دیده بود و در مقام معارضه منتهی آمده و در  
کمال این کار دیده و در کس است آمده و در چوب و بیت و مویک  
نمایان و در پنج میدان و در فسخی مویک و در تزلزل  
کرد و در قراولان قراولان از نده بود و منوح چو هست که  
از جانب سر کر عه ملوک که در عدال بود و خدای قمر  
از با شایان معتمد بر با جمعی که مویک شرف آمده  
با و ملحق شدند اندک و الهی فرمودند که مویک و مویک گاه ما

الف الف است ان شاء الله تعالی فروار و بازوی او را  
باعثا ملو او معلوم خاتم کرو پس طرفین مانو  
بجانه و جمعیت کشب و همان مکان اسود و روز  
و یکبر که سپهر سیم اول بود مسج ناد الی سقب  
جه مپای جنگ کشه و وارنده بر سر و روی پشت  
روان گردیده و شرف و مورچه خوبت شترل کرده  
بود و جای تنگ و عجب بود و میدان جنگ بد  
داشت و شجانه را بدستوری کرد جنگ معاهده است  
از ناد الی دیده بود و جلد سر و کرد و پشت بد و داده  
صفت یا طام نام نهای جنگ که نشانه غافل از جنگ  
انخست را با نامات الی و در جنگ مقتضای پیشت  
و مقام رویه نمانی و سلوب علی حدیث کوی

در سر

در سر راه بود آنحضرت را منظور نمیشد که بر سر آنحضرت  
زرقه از دماغه کوه منوبه همسان شوند که شاید از پشت  
و در مبر که جنگ آیند نهای افغان تا کوه نیم چپتر و  
کفتر خنجر بود و بعد از آنکه ناد الی نزدیک کوه رسید  
افغانه شروع عبادت اثن توب کردند که توب بنیان  
میان جنب غازیان که صاحب دین میر سید و  
جمعی از سواران افغان هم مقابله معارضه و آمدند پس ناد  
الی فرمودند که ناد و ند عالم یار و دکار است و قید  
سخت است نهای جنگ بودند و کار نیست  
عطف عثمان فرموده منوبه جنگ شدند و او را لشکر  
پایه لا مور و پوشش نوبخانه ساخته قول مایلون  
حرکت دادند پای و کان حسب الاشارة مایلون هجوم آورد



کشته شود بماند از او سره افتخالی گرفتند سید  
ال و غلال آن حال را فوجی از افغانه از یک طرف جمعی  
هم از سمت دیگر منوجه قول میابون کشته شدند از طرف  
فوجی از غازیان که صاحب دین منوجه پیش آن کشته  
ایشان را متهم ساختند و از یک طرف نیز ویران  
بنیدب استجماعت ملوک کشته شدند و ای بعد از آن  
نمونه حرب جمعی کشته شدند و مقتول و بهر طرف از  
مناجی اسبابه آنرا شعلات بکشد آتش باقیه اسف  
بریده و بجای کر سخته وار و صفتان و بلا توخت با افغانه  
کوچ نمود و برابر دشته عازم فرار شدند آنحضرت آنچه  
از غنایان و زنده بدست آمده بود تمامی را و سه یکره  
مرخص گشتند و چون در ورنجنگ که غلظت آن  
کاسته

که صاحب دین مستحق است بر او نیز و کار فرمای  
سید خورنر بود و جمعی دیگر از پیش آن کتیب  
و احضره بر فغانه مال و سپاهت بسیار فرو و شقی  
ندیمم سپاه بقیه بدست آورده بودند برای تسبیح  
انظار بقیه سپاه و غنایان که استجماعت آورده بودند امر  
فرمودند که یکجا جمع کرده آتش بزنند تا من بعد غازیان  
که صاحب دین ترک این بشیر و دو عادت کرده و  
دستجات جنگی بال و احضره بر و افغانه و دیگر که از آن  
مکان عازم میمانان بودند خبر فرار شهر و تخلیه میمانان  
چهره ای اقدس رسیده و موب و الا نیز بتیان میچ  
سیر جمع الاول و از میمانان و از میمانان کس  
فرستادند تا مشاهده طهارت بر از نظر آن آمد و حرب

نمود الهی آنست که سجد کند مضایک که پیشی سخت مهلت  
بود که فتنه شد تلقای بیاد شاه وار و چون خراسان شکیان  
اصلی غازیان کا صاحب وینا و سه مدیت وار و معاویة  
اولی است شاد طما سب هم قلیار انقی شد جمعی هزار  
و زردین که بعد از آنکه آنحضرت بر کمر و چون قطع  
و شمن نشاء احوال و از آنکه بدان یا سیر از  
بر کرده باید نمود الهی تو قیاس کرده کار نام کند بعد از این  
بر و در سخت از قبول این امر اما کرده فرمودند که پادشاه  
خود منوبه نوازد شد از آنجا است اسباب از حد بر و کما  
بزر فرمودند که گفته بودیم که بانی سخت را گرفته به هم این  
معنی بعمل آید ان شاء الله تعالی و صلح مانده و سمن کرده  
اتوقت بخراسان بر مسکرویم و از آنجا که منافقین خان  
شاملو

نشان بود از طلب و کما بقی که غنائم تصرف کرده بود با  
یکبار تمام و مرسد تا و در و فروش بسیار نفیسه برای  
سخت شرف و باقی مشاهد می شد و عسکریان  
عالمین بود و خوریت چند منوبان و چند اما کن شرفی روان  
و منوبند خود و از راه ابرق و مشند ما و سیدان عازم  
شیراز شد بعد از و رو گو که الا  
بزرگان سر فتنی شیراز شرف تبر که و شیراز بود و جمعیت  
کرده و بزرگان آمده با جنگ عظیمی واقع شد و فتنه  
مکتوب و منتهی که بشیر شیراز که بخت شد و شرف  
کند است که اندکی از غازیان کا صاحب وینا و معاویة  
منوبه و خلی اینان شود و از روز و همان منزل کشت  
فرموده روز دیگر شرف ملا غفران نام ملا با شنی خود



خود را با سبیل آسمان و خیزد فرار معجزین افغان  
روان خدمت والا نمود و پسند عاگرد که نارام و این  
کو شتر بند که در اینجا سکنی کرده اطلاع غنا چنان  
الهی فرمودند که خوار است ایشان را در ولایات و  
در همه بلاد میم که سرکر و کان در کتاب بود و  
نماند چون منظور ایشان در پس و دفع الوقت  
بود و فرزند خیر نیاید و در یکم و یکم در میان  
اجتماعی عازم شهر از شهر و در و مجمل موسوم به  
که در نیم و منی شیر از واقع است شهر کج و در زمان  
خود را با زنان و مشیر را و اولاد محمد و و اقوام و  
از راه و اولاد فرار کردند و ناد الی با غازیان کا  
صحاب و بن خیزد فرسخ را ایشان را تعاقب و از  
جمعی

جمعی لقب سل رسید و چون شب بر سر دست و  
آمد حاجت بشیر از و فرادان چون پیشتر نام  
و شتر را با غنا خیزد و خورده و جینی از ایشان را که  
درستی نیاید و بود و روز و یکم را و الهی  
بیتا قیامت ایشان را و بهر بل که رسیدند  
مقتضی میاجی ابر و در و شد و جمعی و  
بود و اولاد و در شهر و بهر مبار معجزین و محرم  
می بود میان کشتگان و بهر سجد و معلوم شد  
که میاجی و جمعی از غنا خیزد و بل که رفت و جنگ  
یکم در میان کشته شدند و بود و اولاد  
انکه لشکر و در ساندان و کونای کرده بودند  
مور و متشیر شدند و ناد الی است و فرسخ

و متب فرموده چون افغانه بر عت و نجهان  
بوده بارش بر کشته و ارقام با طراف نوشتند  
که از راه اوله انظاره عبور نمایند و سر راه بر ایشان بگریز  
اما افغانه را اهل قلع لاریقله را فرموده انعام از  
ترس و نظرات و جانی پند نموده از راه دوم  
و از شبر و سیمان سمیت قندار قرار و مردم طبعی  
سر راه موجب امر و انذار و اهداس که همه جا اعلام  
شد و بود چو ان آمد سر راه ایشان که و بقدر مقتضای  
انتهای آن بر طرف و ان حسین علی شرف بود  
خونی بود اشرف از کناره بهر منته از مهاباد قرار و پل  
حسان قرار و حسین که بر جمعی مطلق شد  
ابراهیم خان نام غلام خود را و تمامه شرف  
و مبارز

و مبارز بقتل رسانید و بعد از شکست شرف که  
شیر از مقر کوکبه و اکبر و شیر از اولاد و قراچی  
محمد و شرف که بدست آمده بودند از راه کرمان  
رواندرض افدس فرمودند و مکتوبی از شیراز  
بطماسر ب میز انوشیروز ملاز عنقران در عرض راه  
خود با باب انداخته ملاک کروما مورین سر او را زد و طاعت  
میز را و سر کمر و کان را طلبیده گفتند که چون  
انوشیروز و روس و افغان و هر طایفه مخالفت  
با این دولت ظهور رسیده سوی سلسله علیه بنویزد  
که پادشاه هند و سیمان عید شده و حرکتی از ایشان  
و خود اولان بسبب انکار انش و رسانیدن  
خبر کوتاهی کرده بودند و بدین سبب شنیدند و انوشیروز



صاوت شد و عالم و نوشته علی پر دال خان شامورا  
با پیکری و نوشته اعلام کردند که چون شب  
افغانه قندار مطلع نظر است و از آنجا که نسبت به رود  
و دولت مخالفت ظاهر شد و از آن دولت و لایحه  
مأمور شدند که راه قرار اشرا را داشته باشند و الحی با  
رجوع به این امر و آنکه در موسم مناسبت از شیراز  
منتقلی نمایند و از آنجا که در ایام توقف در  
آن مبداء بنو شمال روزی کس و رسیده و سر فرزند  
اسان اخیر حاجه ماقط شیرازی است و آن  
ترتیب و خود سجاوت تشریف یکباره و برده چنانچه  
برای پیش مال تعال فرمودند و وصف آنکه  
میان یک تعال شد و از ولایت بهیم میان ملک غزل

بود

بود این غزل آمد که سر که از عهد و لیر آن ستان حاج  
چرا که بر سر خوبان عالمی چون حاج و چشم  
است تو پر فتنه جلد ز کسان به بجان زنت تو ما  
چان و نیست و او خراج و اقبدا و از باز و یابی  
ست که شاه چراغ امر عبارت فرموده حوالی تو  
و که شد فرمودند که اگر از سمت کرمان برگردیم بیاید  
و باده تول را چند آن آید و که کفایت بایل رود کنند  
تدبیر شد و اگر از راه افغان برگردیم چون هم فغان  
مدتی در تصرف افغانها بوده بعد از افغان نیز  
ورود قشون کا صاحب و بن باخا افغان افتاد و مال  
دارد که بسبب عبور موبک منصور ستمی بر  
ملی انبار و او از عهد و توانند بر آمد بهر است که بر





مهر نموده و از بنام در رضا فلی یکت صاحبست و به چنان  
و مندر چون غازبان کا صاحب و بن خراسان چون  
السنی و بن و است است خراسان از مملکت  
خود وضع نموده و با کذا کند که سرشته هر و هم نرسا  
عالمیده باشند از عهد و شمس است توانند بر یکدیگر  
از انتم نزل حرکت کرد و عازم و قول شدند و  
و در قول محمد بن یحیی که در جانب شرف بروم یا چنان  
رفته بود و بعد از و در مدال چون مقدمه است و حال  
و است شرف را شنیده بود و یا در و در و در و در  
و نام و شجاعت روم را که برای شرف آورده بود  
از نظر انور که ناپدید چون از در بندگی در آمد و به پایت  
کو که یکبار سرافراز شد و به این رفتن و عرض راه  
از اهل

از اهل رنجست باری فیلی و غیره طوایف که یکبار  
و اعراب و نوزده هر با مقدمه و مندر بوده تنه و  
که شمال و او حکام تعیین و تکلی اینان چنانکه  
و خدمات شایسته تقدیم رسانیدند و امور آن  
نواحی را نظام داده از باید و خرم آباد و اردر و  
شدند و در و در و در و در و در و در و در  
و حتی که نوزده و در و در و در و در و در و در  
لیکری خراسان را بنابر مصامت رضا فلی  
آورند و چون و قیام نمایند که مابین مدال و در و در  
واقع است در و از رضا فلی یکت خبر رسید که او  
است و ولایات جواب معقولی میدهند و عثمانی هم  
پانزدهانه بیرون گذاشته و دست دراز می بجال





کشته بقیه و میده و نیز با همی ثبات و قرار از بار و ستم  
می اسب و اسبمان خود را کشته خود را پاره کرده بکوه  
زرد و بدر رفتند و جمعی کثیر از ایشان در همان مکر  
عرضه شمشیر و خنجر از پائینان معبوسه نند  
و سیکر کشته غازیان کجا صاحب دین فانی سر کمان و  
حوالی عدان تعاقب نمود چون اسبها را و میده  
پاها و اسود و بودند و از کثرت فریبی فوت کردند  
نشدند و سببان غازیان که صاحب دین از چند مانده  
آمده تک و دو و معناد و و چستی و پالکی نیز نمود  
سر نیز از او بودند باین جهت اسبهای از و میده  
قرار یافته سر و زنده بسیار و سببان قوی و مکرر  
بپرون از حساب بهرست غازیان کجا صاحب دین فانی  
و قریه

و قریباً نوسرکان محل نزول موکب فیروزی نشان  
کرد و در روز و یکم کرب و الواد جناح حرکت بود که بعضی  
سید که عبدالرحمن پشای حاکم مدال انجمن  
آب و آما و تو بخانه خود او شتر سینه عسکر می  
برد و دو سبای همدروز آیت نصرت آیت از  
نوسرکان وارو مدال و حسی تقی خان حاکم انجمن  
نکته از مدال سر و اگر و بیجا نب کرمان شاهان رو  
فرمود و چون پشای حاکم انجمن و مقام قلعه و کیا  
بر اندازد التي خود و مقام حرکت و آمده عازم انست  
و در منزل هدا و مدال نصیر سید که چون پانتهما  
بهره مفارن حرکت موکب منصور کرمان شاهان را  
خالی کرد و در سینه پس را آیت جهانکتابه





و ارد که چون بجماعت فرستاده و مردم بر کشته شدند  
که منوچهر شهبه غلامی تبریز از دست غلامان  
مستأمن کرده در آنجا استیصال منوچهر را  
و عنقریب وارد آن شد و خواهرش شهبه را از تنگ  
حرکت کرده و در میان دو آب که قیامان و درم و  
مرغانه تحت شند و منوچهر پشای عالم و ان و علی  
پشای عالم مکرری و جمعی از پاشایان و دیگر که در آن  
نواحی بودند جمعیت کرده در میان دو آب بمقابل  
آنند شک عظیم و پرست و آن طایفه عبادت که در آن  
پیش پیر وادی و آنکه در آنجا استیصال تمام  
فرسخ تعاقب نموده جمعی کشته را فصل رسانیده  
نیمه کردن شدند و توپخانه و تمامی اسباب  
ازین

پاشایان رسیده و پشایان کوچ شده و فاغذ و غیره شربت  
از اطراف داخل قلعه و عاقبت فرامیان شروع مکنج  
کرده قلعه را حلی نموده روانه میسر کردند و نصف شب  
خبر رسید که پشایان رسیده و فی القوت جمع را تعاقب قیام  
و غاربان گنجاب دین و حبیبی که آنجا استیصال فرسخ از  
فراده و در شند بودند پاشایان رسیده و پشایان از بدو قیام  
سورنده و پیر بباری که آنجا استیصال بدست غازیان  
آنند و معرو و می از پشایان خود را با من بجا رسانیده  
و قلعه را و تا ملک و دلارام و نواحی نیز بیضا تصرف و آن  
و پیر پشایان با غازیان مامور بجهت و حرکت شد  
روزی که پیشانه و الا از بهرات حرکت میکرد و در وارده  
حالیون شدند و اما احوال سفر نیز از غرافیک

بکامو پیش از آنکه حرکت از مرات واحد شود که در جنب  
شاه طهماسب از او شده بود که شاه طهماسب از صفهان از راه  
مدائن و شینج بجای تبریز حرکت کردند و در آنجا مردم صف  
ارسل و همه احکام و ایالات جمعیت بنام آنکه باید بر سر  
ایروان رخت شاه طهماسب بنصب به بیت استوار برداشته از  
از آنکه شاه طهماسب از مدائن و مدائن بخوان را فانی کرده میرود  
و توجو پای علی با علی به پیشای حکم و علی حاکم ایروان در  
ایروان میسر و شاه طهماسب در علی ایروان نزول  
و هر روز جمعی از طرفین بر سر کربک امروزه و توجو میگویند  
ایشان نمیتوانند فانی بیایند و فرایستیم نمیتوانند  
که طه و انصرف کنند و زیاده توقف در آنجا بمانند  
لعمد از راه و توجو بولوم ارس که نشسته از میان ولایت

باز

باز به عازم تبریز شده و در وقت معاودت از او ماندن  
از روی و ارس از قلعو کمان و ست دزدی کمال و مال  
اطل و دوی پند طهماسب واقع بنشیند این حال وارد تبریز شده  
اطل تبریز از طاهبط این حال پس پیوسته بنده آغاز تصرفی  
کردند شاه طهماسب هم در تبریز مدتی را مصیبت بنده را  
کرد که عازم عراق شود و او را به کرد و به بعد از آنکه خبر جمعیت  
شاه طهماسب محمد پیشای و علی بغداد رسید بود او تبریز  
توجو را دیده و از راه که مدتی مان با جمعیت خود و کمالی مدان  
آمد و شاه طهماسب و اعدایان اندولت و مقام معارضه جنگ  
در آمد و چو یک و سه پا از مدائن و اطراف جمع و باین  
همه آن و در خبری و توجو را غوغای فرقیان واقع شده  
بعد از آنکه از جانب روم به بازار توب انداختن کرم شد



شاه طاهر پسر شکرست بافته پسر یک فریاده او مقتول و تمام  
قزلباشیه بجای نای خود و کریم شاه طاهر سب با معرووی  
وارد مکر و دیه علی پسر از سر گذشت و امانه خودی و ملک  
آه و صد مگر که مسکن و دولت ایل جلیل افشاریه قسبل  
کرده و سوارش عظیمان قناریه و قلع و داری کوه  
و میر دست تسلط است بافت اعدای خود و مراد  
و تر بر تصرف کرده است به پشای رویه و کریم خان  
کاش را غلبه نموده و مراد خود را دست او طاهر سب  
روان کرده و مقام و دست تمام و که آن طرف سب را بلای  
از حال کرمات بان تصرف و پای دولت عثمانی و حید  
من واسطه شده و نای مسلح میکند از مرید شاه طاهر سب  
قبول و محمد شاهان را که شاهان فرستاده و استیلا

مصلحت

مصلحت فی این است که این فرار یافت و رویت به اتمام و صلح  
تریزه خالی کرده و تصرف شاه طاهر سب و او را از قزلباش  
منصرف شدند چون این وقت دات شاه طاهر سب  
بازدستی نوشت به صورت طاهر سب را با مقبرین فرستاده بود  
نادر آبی جوینی رضی الله عنه اعلام کرد که اگر نادر آبی  
و سوار قهرمانی میشود و محمد شاه سب را که کوه قزلباش  
نامی را که سالها از دولت عثمانی استارت آه و در ارض و در  
میرود به سب فرموده و خدمت اشراف و در وانه  
است قبول و تغییرات را به سب اعلام کرد که در کوه  
عبدیه متعلق بایران بوده و قابل نیست که در چنین قبی  
کم فرستی و چنان شکنی از چنان دولتی بفرستد و ولایت  
و کاتبه و الا انا و حاکم است که غرضیت بخدا و در عالم

تصمیم دارد و معصوم و مکتوم که را می ریا بود و نیست تفریقین  
 کرده که همه لغات پاست بهال بکرمانشاهان و اینجا با کم کرمان  
 نشانان در خجور ساینده مقصد ساق پس و غرض و نوال  
 از بهر است کوچ بر کوچ عمارت است قدس و در هر ماه و  
 ارض است و بعد از خند و بغیرم سیر و شکار و تفریق از  
 را و کلمات به حساب سیر و مکس قدیم است و تفریق بود  
 تو بهر معده و در آن تفریق نیست و شادی پر و دانه از راه  
 و در کپه میاب و کوچه کان و فرم و در کپه ای میاید و فاصه و  
 اینجا میب بود و تفریق بر و در ملاحظه اینان سرکاری  
 فرموده از شاهجهای حکامان از او بگذرانان رکاب عنایت  
 و سیر کرمان و در محل موسوم برادکان که در و از و فرعی  
 ارض اقدین است و از حدیث است آب و است بسیار بر اکثر  
 اکنه

اکنه خراسان و پشت کرد و در و در آن مکان با هم می  
 یکی از این و منتهی فکر و در این طرح غارت عالی  
 که در ترست و در خا طعن و در کلا سبار شمیم که با پیش  
 خالیه ساز مشام روزگار است و بچند بود و در و آن پنا  
 و نیستین ایمن قدم سعادت لر و دم غیبت و  
 از و پشت و فرودن سانه از اینجا معاودت و تفریق  
 و چند و در سیر تمام باب تفریق و تفریق و تفریق  
 یساق بر و تفریق و تفریق از تفریق و تفریق و تفریق  
 بگو یکسایه و عراق و لرستان و کرمان و شیراز و فرم  
 و از اینجا تفریق و بعضی از ولایات حاکم و عامل اینان  
 مملکت و تفریق و بعضی از کرمانشاهی عاری و تفریق  
 و در و تفریق مملکت

در و تفریق مملکت



ممالک حکام و افاضه و نظام است که مترجم و مظهر و مایه  
 باشد و در تشریح مقامات ازین قدس را بدین شرح بیان نمودیم  
 و چون سابقا بر این بیان موجب سوء تفاهات و سوء  
 تفهیم گردید تا آنکه بعضی شکستگان بنده سلطان مرونده  
 بود باز در جمعه او امر فرمودند که رفتند و پسندیدند و چون از  
 طرف شاه طعنه صاحب حسن خلق یک میده الممالک و میرزا  
 کاظم خلیفه صاحب روم را آورده بودند عازم طرف تبریز و اعلی  
 ملا باقی و میرزا ابوالقاسم کاشانی را به ایشال رفیق سنان و از  
 اصفهان و بشاه طعنه صاحب نظام فرمودند که صلح روی مقرون  
 بمصلحت نیست بطهران و قم پانیک که اتفاق بر سر  
 روی حرکت شود و مقتضای شرف هم نه بگیرد و بعد و چهل  
 پنج ربات بجای کشد و الویه فلک نور سنان از منزل قدس

حرکت

حرکت و توجیه از راه سفر استخوان و سنج نیست  
 و بسط هم روانه و خود با جمعی از غازیان کا صاحب دین و  
 سر راه بعزم کوشمال ترک نمایند و غایت با طمان رفتن از سمت جنوب  
 و از راه سراسر باد و در پیست چهارم محرم از راه علی جلیه  
 و امغان روانه و در قوشه بار و در موضع ملکی گشتند و از اینجا  
 عازم طهران گشتند چون بشاه طعنه صاحب تکلیف امر کن  
 نسبت قم و طهران شده بود مشایخ را به این معنی  
 در مقام نمایند و آمده کس نزد احمد شاه فرستاده بار و می  
 آغاز سازش نمودند و از آنجا را به این معنی بس پانچوش  
 آمده روانه اصفهان شد و در چهارم ربیع الاول وارد  
 اصفهان گشتند و بزرگان ایران را علی الخصوص بزرگان  
 خراسان را طلبیدند و جانهای کردند که این مردان را غرض

بری است از سلسله طایفه و پادشاهی عباس میرزای  
ولایتی که در آنوقت مستعمر بود موقوف شود بر یکان و دهج  
هشتاد و نه که دولتی در میان بود و بی و اقبال تبار است  
آمدن و بیان المرحوم و اولاد و سجدت قبول کرده شاه  
همانست که در خطبه بیام عباس امیر المومنین و محمد و محمد  
میرزا باغزار و آثار من قدس ساختند چون از قاری  
که شد خطبه و آن خان شاه و ایا و پادشاهی بنید و سکن  
و مستعمره بودند و در وقت از پیشان تر می خوانی خان و ولد  
آن سی و آله معتبرین مراد بود برای یاد آور می دعای تبار  
روان و از جانب شاه عباس ترست و بدایه و سواد و علم  
در باب علمی مطالب مسموعه فرمودند و تبار و اولاد جاری الهی  
از اصفهان لاهی جهات بجانب بغداد و حرکت آمد فرمودند  
که بفرست

که با طرف ارس بر خیزد و در عزت بر سر بغداد میر محمد  
با خانکار آمد و جنگ میکنند با و لا و تبار امید و پس از وی  
تا بون را با و تبار و آخر وقت از راه خویش را و اکثر مانشان  
و چون طالبه بخت جاری احمد خان عالم خود را کشته بودند  
خود به سعادت با جمعی بجهت سید الطایفه و غم میر کو بهستان  
آن نواحی که در رفعت و بلند می پناهی بجهت برین و از علو  
شان طعن به سید زین میر و از راه سرچشمه روانه کوهستان  
بجای می شدند و ایشان را بعد از تیرگی کوچیدن مامور شدند  
و اسحق خان کوهی تار و زهره نظر نمکدان و بنامه بود و حاضر کرد  
لجوا که شتر از صعوبت راه و بلند می آریان نمایند و بعد  
در سنگلاخ میرانی و دست و بلند سرگردانی قدم فرستاد  
عجز و ناتوانی تواند بود و القصد بعد از فراغ از انجام کار شجاعت انیم



رسمان فیعی ازله سلطان وار و کرمانشاهان کشتار  
و دی اعلیون نیز مکتب معلی بیست و پنجاهم رضی الله عنه  
که در قتل زه ب کوشش منبری کرمانشاهان و  
اعمالی و الی باجلان از جانب احمد پاشای ولی بغداد  
بسمو است اخل منسوب باجمع از پاشاهان و قشون عثمان  
و امکان برسم استحقاق توقف دار احمد پاشای ولی  
بغداد نیز مقصد حرکت مکتب منصور بیست و پنجاهم  
عثمانی عرض و از آن دولت عسکر و اوتان و غیره بسیار  
و خداوند باز و کار آنست که حضرت انکرمانشاهان کشت  
همچو کرده و مابین است سه فرسخی نزول و ادوی معلی با آنکه  
و عقب که است به از ادای غار ظهر با جمع کلان آبی سوار  
شد و عزم کرد که بر سر احمد پاشای باجلان حاکم زهاب بروند

و می

و می باطاف کرمانشاهان معروف قراول و مستحق  
اعوان کرده خود باطاف جمع و زهاب سبب بودند و چون  
کو که والا کبر و قش که در ولایت ایر است رسیده ایم  
شد که قراولان و سر راه ما بدید بانی و خبر داری مستحقند که  
نموده ای مله سبب بودند و از آنکه نمیدانید بودند اما کسی را که  
فد عالم را و اتفاق کرد در دست ما و کار کشا باشد چنین  
باید است او را و غیره و ما را و الی که مله برف و در ما  
و جانب جنوب نظر در آورده و وصف این که گمان  
مستحق و جمال عبور و او نمیشد و مردم آن و در  
و زبده عرض کرد که هرگز عجب را زین که اتفاق افتاده و  
نمیب تواند پرید و عجب را است و الی قس و الی  
متوجه آن که شده خود و ما را اقبال آسایش است و شکر کام

وین افتاد و از کجا بر قیل جبال معبود و جان نرول چون  
سوار و رفیق متعذر بود و از الهی و غایبان کما صوابین  
نامی بیاد و شمر و بصورت ان سختی را نمی کرد و شب  
آمد و از آنجا قنونی را دست برد کرده بود و پیش  
بلد بار آمد و من فرمود که پیش از پنج بسروقت الظاهر بر سنده  
از آن نسبت که در سوره و اول بود و با کار کرد و با  
ظلمت لیل جمالی طلوع هزاره که شد و الهی به چهره کردن راه  
مشغول غنیمت و سوره پیش که با نیت کفر پیش بود و چون مادران  
میدیدند بعد از این شد که راه غافل گشت و در خدمت شمر  
به کمالی روان و تیز و سوره نامی که از عیب می آمد و در وقت  
تختش راه که می نمود گشت و بعد از آنجا و خواب نموده بودند و  
طلوع مسج که حضرت کمالی طلوع سینه و برای ناز  
فرو رفته

فرو رفته معهود شد که غایبان کما صوابین و در آن  
مکان که در سوره نامی بود و خواب و سوره سینه و حضرت  
طلع الهی فرمود که و جانی که توفیق الهی یا هست فرخ بدین  
او هم قیل نیز تشریف می نمود و قیل نموده عالم کرده با نیت کما  
بر سوره باب سوره الظاهر با وصف عدت و کثرت خود و ملاحظه  
سختی احوال نام نموده و عازم قرار شدند و اکثری از ایشان  
سجده کردند و احمد پیشانی به جلالت بار و سالی و دیگر زنده  
و سوره کرد و از کما نشانان نام باب برادر است نام  
اگر چه بیست شش فرسخ شرعی مسافت است اما از  
برادر و کوه با وصف این کوه و عرف هم فرو گرفته بودی و  
چرخ می نمود که از ابعاب الهی و دیگر فرود یکسره با نیت  
ملی کرده اگر چه اسب غایبان کما صوابین بعضی در آن ایضا



بر عرف شدند اما و چون اسباب باز می نرود از لشکر  
 عینا غلبه است و لبران آمد و بقیه اسبهای آنرا قرار کرده  
 پیچید و خبر رسانید و فعلی پنج شش روز در باب  
 کشت فرموده تا بید و اغروف از مایه دست رسیده بعد  
 از اسبهای آرامه و قوامه و جبهه زیاب بر سر بغداد حرکت  
 کردند چون نامو اتی یقین حاصل بود که قلع بغداد مستحکم  
 است اگر بر سر بغداد و در آنجا قلعه داری نموده برون نماند  
 اما کتاب که بباله کشیده آغاز هم کرد که کشید و فرما تو کشت  
 کردند که نماید همه پشایمان تغریب میدان جنگ آید  
 معین نخواهد و اگر از امانت هر یک که اطاعت کردند امان و  
 جمعی که منتهی بودند تنبیه یافتند و فرما تو جو اسب  
 خبر رسانید که اسبهای را حرکت از بغداد و پسر نیست

لدا

لدا مویکب والا از لغزات عازم بغداد و فرات به بغداد است  
 فتح میشود و اولان خبر رسانید که دوازده هزار نفر از غلامان  
 اعیان قراول و دیوانی بر سر راه آمده اند بغداد و و مویکب  
 و اسیریل مشهور به شش کینی اردو و پیرو و اغروف را کشید  
 قوی از جبهه بر پیش بفرم کردان آنجا است لای قوه او شد  
 آنجا است بر منجا آمده جنگ و پسر جمعی کینه دشمنان  
 مقتول و سر کرده انطاکیه با چند نفر از معتبرین دیگر  
 دست آمده تمام دست افرازد و کرد و با چند پاشا خبر رسانیدند  
 در کینشلی بکجه امرا جان صادر شد که فریاد و اردی  
 مغلی و منترل بکجه منترل کند و خود با جمعی از قشون کاصحاب  
 از راه دیگر اقول شب بر سر غلبه او انبار فرمود و چون مرثیه  
 خود حضرت شاه مردان علی بن ابراهیم لب علی بن مویکب

میدانستند هم زبانت کاهان علیهم السلام معلی ایام  
این تقریب است با فوجی آمدند و دیده جوی شده از قاعه ترا  
و متعارف طلوع حج نزدیک سیمار سیده از نظر و است  
نیدت که گروه عازمش کمر خاوندی انبار گزارده و در یک  
سرفه که شایدا حدیثا بفرم و دفعه برای پروان بنام پس  
استخفرت متوجه یکدیگر شدند چون خبر شکست و اولاد و  
به بعد در سید بود و در پیش می کارگوی با جمعی از پادشاهان و  
سرکردهگان غنائی و کوه و بالا فراغ آب و دو هزار سوار چهارپایه گزار  
از جانب امپراتور نامور شده بودند که این است و یکدیگر و  
پروازند و پیش و سرکردهگان و دیگر که از بقعه او برآمده بودند  
از راه راست رفتن بودند و استخفرت از سمت دیگر بر سر بخارا  
آمده و میان فاضل شدند غنائی و از آن استخفرت و دیگر است  
از فوج

از رفیق غنائی مطلع بودند تا مسبح که احمد پادشاه از قلع  
بر نیامد و استخفرت عازم بر گشتن شدند از روی جمعی از غنائی  
فرمودند که به سمت یکدیگر رفتن بودند بر اثر آن روانه غنائی و باید کرد  
و با جمعی از پادشاهان که صاحب دین را و سمت یکدیگر دیده  
و در و در روی غنائی با شکان خفگی گشته به سمت استخفرت شدند  
که خبر رسانند و آنی نیز از جانب بغداد و بر اثر استخفرت و  
یکدیگر می آمدند که در عرض یکدیگر بر خورده و در غنائی و فوجی می گشت  
میدانست و سایر سرکردهگان میدانست که صاحب دین و  
کر و از خاک فوجی از غنائی و از آن استخفرت و استخفرت و  
فرود می و یکدیگر گشته یکدیگر و هم میانه یکدیگر و غنائی و منکر کرده  
روز بعد یک فوج از بغداد و از قلع و از غنائی و موسوم به استخفرت  
مقر اردوی معلی و معضرب تمام سپهر استقامت و



کرده کس برای محافظت هزار نام اعظم او خشنود که  
 و شیطون و طرد بود تعین فرمودند که از حدی از عوام طواف  
 احترامی صا و نشو و پس احمد بن ابی رافع و ابی که نشسته  
 یکم و چهل روز منزل ناست تا آنکه آنگاه موب و الا تا بولون  
 کشته چند روز هر روز پیش تقاضا نمود و خور و می خورد چون  
 خط و خوراک توامی را نامی احمد بن پیش از وقت بفرستید  
 بود فرمان والا فرمود به دست که دو آب اهل اردو رفته از خرنه  
 و زیاب و مینج آفود حمل و نقل اردو نماند چون کشتی و کمی  
 و انطرف دجله دست عثمان بود و در بطرف کمی بود و بعد از  
 تحسین چند کمی در میان دو لاجها بهر سبب در چاه شربت لقا  
 و کمی است با انطرف آب فرستاده که شاید و التمت تر و  
 سنگری ساخته تواند شد مستحقه عثمان بود که در التمت آب بجای

(دو)

اردو می تا بولون بود و مطلع شده جنگ کرد و می چهل  
 نفر از ایشان مقتول و خمر خود را بکبار آب رسانیده خلاص  
 شدند و بعد از چندی تحسین و کمی بهر سبب میل چوبی بر روی  
 آب تعبیه نموده با شیطون که چوبهای جنگ بلند را بجا  
 سیه بکار برد و بر ستانی حکم و عثمانهای یکدیگر بکری و سیه بکار  
 چند فرسخ جنگهای بزرگ را بر پا کرده بر آن چوبها بست  
 مانند پل بر روی آب کشیده و در طرف آن زمینهای کشت  
 حکم کردند که باید و بهر باستانی از آن میکنند شدند بعد  
 از آن و آب بهر زیاتحان این معنی شد و ده فرسخی دست  
 شاهی بغداد در موضع مستور بن و ان بجای که احمدی از عثمانان و مطلق  
 نشد و عرض کرد و مصالح بل را حاضر ساخته بل رقیب داده  
 کمی و حکم بسیار بزرگ است شده و بعد از آنکه سخته با آن

انفر از آب گذشتند بل سخت حضرت ظل الهی کو کل بر  
 خدا کرده با مان معدود و از شدت او بر سر جمعی از رومی که  
 غامضی ارد و میب و دایلی را فرمودند و اولان ایشان بقر  
 ای طرف و جاد و مکی غرضت بخ ابد کردید و ده نفر از اولان  
 منور فرار و عثمانلو را خبر داد که در غلغل فرار و انچه خوب  
 خود را کرده و بر و ن کشیدند که هیچ روز سه شب و نیم  
 رمضان المبارک که طلبه و لشکر کا صاحب دین نمودار شد به  
 نیکویری با جمعی است و استعدا و تمام از قلعه کرده و بسیار غلبه  
 و کشته اند و جنگ و پیوست آنجا است و ب و چنانچه همراه شدند  
 اکثری بیاده بودند و طرف مر سواره و چند روز بود که در تردد  
 وسیع بوده و بنام سود و به و اندو آرزو زبان بوج جنگی شد که در صبح  
 عصر و بعد از ظهر آن کم روداده بودند و کت نام و هر چند زو او ر شده

کمال

کمال و ایستادگی و خبر کی و نبات قدم ظهور ر نند  
 از طلوع صبح به عوار از ظهر زمان جنگ امتداد یافت تا  
 فضل الهی و انبال ظل الهی با و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 افتاده و لیران کا صاحب دین ایشان را در روز و غلغل و انچه  
 و جمعی از ایشان عودت شد و به با جمعی را نیز زنده و کشته کرد  
 و جمعی هم خود را از وسط اضطراب بآب انداخته غرق  
 شدند و همه خود را از قلعه رسانیدند و کشته شدند و سر جبهه  
 از وقت اول فرستاده سار و و حله و کربلای معلی نجف  
 شرف و سکون را به تیرا بر تصرف داد و در و مان فله  
 بغداد در تصرف احمد پاشا ماند که از آنهم حواله و توب  
 بسته هر روزه منزل در اساس خاطر پاشا و قلعه کبان  
 می انداختند پس حکم و الاصل شد که اردوی حاکم





و درشت پناه ملایق در سرست و دروگر که توفیق آن می نمود و در طلب  
 که در کمر داند این دفعه طایب بر پیشانی الوانیت و از آسمان تبار  
 نیز پدید است بهمان دست و در سابق سر طناب بر عرش دیگر  
 دیگر طناب بر کمر تخت شرف کلمه است و این دو جواب  
 بکمال آن نقل فرموده هر کس تعبیری کرده اند و مقام حکیم  
 عثمان پنهانی سر عسکر و مدد و از کوشش تیر کمان نیز پدید  
 از تغییر آن دو جواب ظاهر گردید و بهر چه گفت آن بختیست که  
 خواهد نمود و معلوم میشود که در این است و عیسی پاری در وقت  
 و شجرت را بخمداری مینماید و احسان چون کلام بر زمین او  
 و بر و غراند و از جور ابا غلبه فندی و فقر و از و نشاند و در  
 نمود که موکب نمایان از سر لغو و حرکت کرده و بهر کس که شایان  
 بر کرد و بدولت غلبه عثمانی و عرض و آیات او و کمال  
 بخیر

که مصوب فرموده می باشد و علامه خود خوانده است و نمائند  
 الهی و کمال و کمال فرموده که در دانه جواب و از کمال الهی  
 که ولایت شریفه بر صرف اولیای دولت نموده و در بید حرکت  
 صورت پذیر نیست و علاوه آنکه عیسی فیله و شرف قهر  
 بود و در باده و در دوازده روز

کارند و شرف مملکت آن عثمان پنهانی و بر عظمی بن  
 که از دولت عثمانیه سر عسکر شده و در بهر مدتی از فقر و در کمال  
 و کمال و کمال مبدل آن خبر اقبال کمال رسانید  
 بهر بجزات و یاداری ایشان کشت و معجز حرکت سر عسکر  
 از سامه حضرت علی القلی نیز پدید و در این شرف و توان و اولی  
 مقدمه پیش ساخته روانه و روح غلبه و در صاری است و  
 در عراف قلعه رقیب داده بود و در نهام قشون و کمال استند



که بعد از حرکت موبک نمایان قلوبان را مفهم نشود که دارد  
 و بیرون رفتن باقی و خود نیز در شش نیمه طرف تمام باشد  
 حرکت و آتش با هم کار کرده و در دیگر توالی می رسد  
 پیش طبع و از طرف نیز چند و دو بر می دارد که شد  
 و کنار آب بطلای فرقیان واقع شد و سر عسکر و هم می جا  
 کند و جلای که در غمی است اول است تارن سپاه کا صواب  
 بهر چنان غما نمود و آنچه در شش از شش است و او در کرد  
 و بجا آمد و داخل عسکر و می دهد از همان که در شش اگر کوک  
 غمان بار نکشید و بعد از قتل کا صواب بطلای است  
 حمل و در شش سواران ایشان نیز متفرق و جمع کنی که در شش  
 مملاک انداختند چون بود و دیگر می رسد با بود و کنار  
 آب و تانی که شش و هموار بود و نصب تمام نرول و چون

یک طرف ایشان و جل بود و طرف دیگر را مطرث ساخت از  
 طرف مطرث مشغول جنگ که می بود و آنکه که نادرانی  
 و چنان پیاورد و سواره و طرف را می فرمودند که بمیان مطرث  
 و نیز بر تو و ما سونیا می فرستاد و بمیان آنجا عت سینه  
 ایشان را که می دود بود و شش که جمعی می قتل و ایشان را شتر  
 و نشان برده چند نفر را شمشیر زدند و داخل می شدند و بجا آمد  
 شد و چند عراده توپ را نیز تصرف کردند و شش تون و درین  
 آن قتل و بعد بجا است تازه بهقت تیک بود و دانی کبر  
 و در آب سوار می شدند و بر کتی پیاورد و غنا که تون و شش  
 و در بر و درت پامی است و چون جای قلب بود و در آب  
 بهر غلظت و شش از آب فدا و در جمعی از غلظت بان  
 کا صواب و بنا که در آب فدا و در شش را دید که مکان کوفه

جنگ غلظت و ساعت اول ظهر  
 و پیاورد و در شش و شش











ازین سمت خبر واریانند و در جانها حرکت مویک و والا  
ازین ان فرمان والا بغیر نهاد بویست که امیرخان یک فتن  
و محمدخان ملوچ با جمیعت خود در بهر زیاده دومی معطی کجی کردند  
و بختیارت اجازت و رو و دیگرانست با آن بدستور عاقلی که دارند بدو  
اغرفی و دروغ گفتند تا فوجی المکار و لایق دیکار کردند  
والا دپا و قشون او بعضی ملاطفت سپای سبک کا صاحب دینا  
منترم و غازیان پنج سینه شش فوج بویست از اقلعت نموده  
جمعی کسیر و مقتول و جمعی از زنده و سبک کردند و تمامی بیام و  
واموال و سبب این بدست آمدند و زنده آن مکان  
گشتند تا به رسید و محمدخان چون سرسینه یغان و ملک نشین  
بود و بعد از او و بمنزل بارون ابا و با جمعی از اشرار شوشتر  
و کولک و به و شیراز و کار زون ندها نشان شدند و بای

فاجعت

فاجعت که ششتر مراجعت کرد و امیرخان یک چون  
افتاد بود و اردو دومی معطی کردند و در چپین و قبیله  
یارکی و اعانت و دعوت کرد که می بود چپین که کنی از مردم  
از بیجان و فارس و بطور رسید و با و صف و چپین  
حرکت از بیجان و فارس و صف و چپین و غم و زلزل و  
را می قرار داده با سمت اسخ متوجه گرگ و شتر و عثمان با  
سر و سکر نیای تار می کردند ششتر بدین بنام و قشون او بشت  
تقلید پروان آمده نیای جنگ کردند ششتر از طرف بزرگاریان  
کا صاحب دین بکرم والا بایست ان و از سینه جمعی با بزرگاک  
بلاک سینه تیره انسان که سینه تقلید بکشتند و حضرت علی الهی  
کا غدی نوشتند و محبوب کی از از برای غنیان و شاد و  
کرده دور و دور از اعلی کرده بشوق ملاقات آمده بم و در قلعه

نشستن و همیدان تنگ و بامان لایق تکلیف سحرگر  
میرت اجازات دور و متوالی هر روز بر سر قورق و قورقون  
حرکتی از سر عسکر ظهور بر سبده و آذوقه آن لوازم را بفرستاد  
جمع کرده بود و اگر و سوره شش و شش روز در مقام لغت  
بود و آذوقه هم در آنجا و قورقون تنگ که بجانب سر شش  
حرکت کرده و مشغول چنانیک غلات و آذوقه است نهید  
شاید سر عسکر می باشد چون آید و اگر و آذوقه را می بماند  
تنبیه نماید و این فرم منوچهر و شش شده چند روز در آنجا  
گشت و آذوقه بسیار بود و فرمود که در آب قورقون آذوقه  
کنار آب و بال جمع نماید که از کجایان می آید و ذخیره بود  
و بعد از آن شب که از نماز محل موبو می آید و شده و در آنجا  
مکت فرمود چون از سوره شش که حرکت کرد و قورقون در آنجا  
و شش

فرستی در جانب ایران واقع شده بود و اگر و آذوقه که قورقون  
آذوقه کنایه را آب و بال جمع نموده آن لوازمی که شش کرد و فرستاد  
کمان کرده که البته بجانب ایران معاد است و مشغول بر عسکر  
چهره رجعت مکتب و لاله سبده سر عسکر کرده و کر و کر و کر و کر  
و هر یکی که بال این طرف و آن طرف با امری در ایران گشت گشته  
که مکتب عیالون عطف عنان فرمود و پس جمعیت نمود  
درست نمود و چون زوال او و عمل و دولت نادره مقدر بود  
مشت پاشانامی البانی نفران پاشان و دور و از دور از نفر  
فرستاده بود که هر جا و مشغول پس نزد عقب بود و می هلاک  
سایه می آید و پاشانامی با سوس فرستاده و با و مکان  
اولا مشغول نموده خبر آورده که اقی در بند کجاست و کور و قورقون  
و از حضرت حم از او خبر می آید که و خارج داده واقع شده و غلظت



عبور از آن طرف بمبروت طرف غیر حرکت که دهانه اتفاقات  
 قرار و آن غنائما که در خارج راه بود و در خواب نماند بودند مدبره  
 نداشتی ایضا کرده طرف مسیح صند را فرود گرفت و به وقت  
 ایشان رسیدند غنائما میان و نند انکه مسیح ترفیت داده  
 در آنجا توقف و قرار گرفته بودند از راه و در عاریان کامیاب دینا  
 مطلع شده بهر یک از خواسته قوی به مقوف نموده با  
 راه پیا و در عاریان مبدال و قبال شدند چنان میان کوه بود  
 حضرت ظل الهی فوجی از عاریان کامیاب دین و هزار  
 چنان را با طراف کوه و سر بلند میان چنان فرمود و بقیه قسطنطنیه  
 تنگ کردند و بقیه التی انظار از تنگت داده و تنگ  
 ایشان تصرف و دست و از عاریان کرم ستیزه و از یزد که  
 عثمان پاشی سر عسکر نیز بهر مسمی که در نظر با جلوه دید که او را که  
 حرکت

حرکت کرده و نیم به جانب ایران منظم ساخت روز  
 پیش از که لوک حرکت کرده به تقویت ممش پاشی  
 آمد و باین وقت گردانگر از راه مرشد به فوجی تنگ بهر جهت  
 و آن چو شد و طلب حرکت کرد و در نو نای چشم حرکت  
 فوجی از عاریان کامیاب با طایفه ایلی بهجه با و مانور شده  
 بعضی از یک و دیگران سمیت ایشان شکا و کبر و کار فرما  
 سیف خور شدند و سر عسکر بر تخت روان سوار شده بود  
 فی الله تحت روان نیز بر آمده و بر حسب سوار و تنگ  
 قرار نموده و باین انساب و بیابانی از ایشان را مقبول  
 نموده و اکثری را زنده و سیکر نموده سر عسکر خوش و دست  
 علیا نام کر اعلی بقتل رسید و خزان و اموال و غنائم  
 جدید است آمد روز دیگر نقش سر عسکر را به محبوب عبد الکرم

افندی قاضی این عسکر که از سلاطین ایران بود و از کربلا کشته شد  
که به سر خان و امین و من و نند و کجایان نزل فرستاده  
و دور فرست و با خان پادشاه و کجایان نزل فرستاده  
تعبین فرموده که اولی سلاطین و اولی سلاطین  
طالع و شریف و شریف و شریف و شریف و شریف  
بر قلم کباب مسدود و کجایان و کجایان و کجایان  
تیمور پشایان که کجایان و کجایان و کجایان  
کرده و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
خود با قاضی و کجایان و کجایان و کجایان  
رایات باه و کجایان و کجایان و کجایان  
همان و کجایان و کجایان و کجایان  
پادشاه و کجایان و کجایان و کجایان

و اعلم

و اعلم بر سر شده و کجایان و کجایان و کجایان  
به کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
از کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
برای کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان  
و کجایان و کجایان و کجایان و کجایان



آنکه همیشه را چون در خیر است و کس و جمیع است انسان بدو  
بود کس فرستاده و مقام عذر خواهی و امان عرض کرد که  
مراقبت قبل است در طاعت نموداری هرگاه  
منظور شما از آستان است و نظر شریف و فرمان رسیده  
قانون ما نیست که بآن فرمان ولایات انقادی کرده و  
اولا و الا فی الزمان استند احمد شاه محمد اسمعیل را به طلب  
نموده است و در قریه کوه پارسه جمعی از معتبرین خود را تعیین  
کرده فرمانها را تسلیم نمود و بزرگاری ولایات را در آنجا  
انقضت حسب التماس احمد پاشا دوم برای منطبق بر ولایت  
همراه فرستادگان اولاد شد چون و متوالی منظور  
نظر التور آن بود که بعد از فتح بغداد زیارت کریمای  
معلا و نجف شریف شود معیر نشده بود در حین که  
بکات

بایات عالم بایات اگر گوشت غارم بغداد بود و در عرض  
کوه زیارت شتر من را بجای متصرف گشت بود که غیر  
زیارت کریمای معلی و نجف شریف روانه و در کرب  
آن سعادت نموده مرا معیت فرموده و سابقا کور  
و خواب در میان منی را نیز ترک دادید و بودند  
و توقف کرد منی مبارک را و منتهی نجف شریف نظر بکربلا  
سید و استقامت نمودن من بود که آنجا خواب  
دید بودند و احمد پاشا اگر چه در باب برآمدن از قلع که من  
و دولت اما یکیشهای الا یعنی کد را نیده و لوازم نیاز و منتهی  
و بتقدیم رسانید و میان حرکت موبک جاد و جلالت  
بجانب فارس سابقا سمت تحریر  
یافت که محمد بلوچ در کوه کلبه و به نوشتن تیرا مردم

آنجا مستفق و بنای شمرات و فساد کدشت در وقت  
که معامله بخر و باین نوعی طی گردید بنای آنجا نیز هم چنین  
از راه حسان و بادوقی رایت او از حضرت گشت  
چون ابو الفتح خان حاکم شوشتر با اتفاق اهل شوشتر عهد  
هم عهد فدا گشته و مقام قلعه گشتی و شتر بودند حضرت  
طلی التلی از اعراف راه او لاکس تعیین کرده بر قلعه شوشتر  
مستولی نموده سپس بنهار دوی قاپون راه داده و قول  
روان شوشتر شتر و خود را با داری المیخا کرده و در حوز  
و ملاطه اوضاع آنجا نمود و محمد حسن خان بیکلری یکی از  
نویسنده علی خان والی حوزة کلبه فرموده سرست داده که شتر  
اش را از آب رتسبید نمایند و خود بیجاوت عطف علی  
کرده و در شوشتر شدند و ابو الفتح را ریاست با اهل شتر

تنبیه

تنبیه نموده بعد از نادوب آنجا عت چون طایفه کجاست  
و کوهرستانات خود سر خود سری بر آورد و بودند با آنها  
بیکلری یکی فیلی را سپرد یکی تعیین و با اتفاق سباز و یکی  
بیکلری یکی ارولان و مصطفی خان بیکلری یکی قلعه و حاجی  
سیف الدین خان بیات حاکم کرمانشاهان و پرت  
چهار هزار نفر ملازم و المیخا رتی اتوالیت برتسبید ایشان  
مأمور وانه از تجارت تو حبه بجانب شیراز فرستاد و  
خود با پنج شتر از فارس و کوکبیل را جمع و بنهار اقلید را  
مسدود کرده سه کوه را گرفته با اعتقاد خود را بسته بود  
معلوم بود که موکب قاپون است که متوجه آنست  
شده با فوجی از قشون کاصحاب وین است نادالقی میجو  
ورود بجای و بنده که مشاهد میبینی کردند فوجی از



غالبان کماحاب دین تری امروزمودند که بو عینیت  
بیکدی فی تولو مکور مامورین سبب از آنرا از اجلا و از پیش  
بر دست تیرنج شش و پنج راه لغایت و جمعی مامورین  
کثیر تقبل رسانیده محمد خود شش از برای سبب رفقه بطرف  
لار کریمت پس آنحضرت طهارت سبب خان سردار و  
و کیسل طهارت برای و دیگر سبب خان قور و الی لار و موبک  
بمالون بنایک میستند و چهارم شعبان و اردو شیراز  
کرید ایلی از محمد باقر و از نداده موئی الی راه چار و رابست  
و بدو سبب سواحل کریمت و طهارت سبب خان نیز  
بشیر از بر گشت و چاره از موقف اعلی تارک کامل  
و تیر قشون برای طهارت سبب خان دیده شده و از بایست فقر  
از یکسر سبب خان و حکام و الی سواحل فرمودید و قبل  
ازین

ازین خود نامه جاده و جلال مرثعی قلی خان از ارض اسان  
طلیده بودند و اینها و از دست از و با دراک شد  
واله کما حکام سواحل از کور و کور و کور و کور و کور و کور  
مطابق سال هزار صد و پنجاه و شش و آن بلد و مرست  
آن ان بعیش و حکام آن آیین مسروانی القنایات  
شیراز آن نواحی و میرزا کما میفرست بمعرض تنبیه  
و از امور آن سمت تمام پذیرد و چار و الی  
بمیز از محمد قلی شیرازی قویض یافته و بایک نصرت ایالت  
بفرم است و او مالکی که در تصرف و زمین و وسع بود  
تبارخ چهارم و یقعد که پانزده روز و چار روز و زبوده باشد  
فرکت کرده عازم صفهان و دو منزل اسس پس چار  
از ارض اسان و از جهت اثر و ولادت نوباوه بهارستان قبل

شاه رخ میرزا ولد شاه اوزون قلی میرزا را رسانید که  
که در وزیر وزیر و وزیران و اعیان چار ساعت از غنیمت  
دولت قدم بر نهاده و خود کدست و پنج بی باید ستادانی  
عموم و اعیان و بندگان آستان سعادت بیان  
کشتی میرزا محمد کی فانی شاه رخ هم ما و شاه رخ همت و در  
حق و رسول این بشارت و مجمع اعراف و بعد تعال  
کرده شد این که ای کرم و کذا لا اله الا انت و لا اله الا انت  
و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
على امره و لكن الذين آمنوا يعملون و لما بلغ  
اشده ان الله اهله حكما و علما و كذا لا اله الا انت و لا اله الا انت  
پس از منزل مذکور در همان بهجت و سرور و لذت اوار  
توجه گشته بود باز در غنیمت و در سلطنت و غنای مقرر که اینجا  
کشتی گردید

که اگر دید و بعد از در و با آنجا چون جمعی از خوانین که تشریف  
طایفه جنگیاری نامور بودند و در آنجا غنیمت و کوشانیده و دریا  
تلقی و برود و جمع کرده بودند و الا ما و شد که ایشان را برده  
و تمام ساکنان سازند و بعد از کرم و فتندی نیز که سابقا جنگ  
عثمان پاشای سر عسکر و سیکر گشته اند و سر عسکر بواسطت  
دار سال روم شده بود و در آن زمان وارد و نوشتن سازها  
و نیز عسکر و مرم شده بود و مستعربان و غنیمت پاشای  
که پسر علی میر عسکر می معین و از دو و غنیمت صاحب حبس  
شده که بنامی صبح و جنگ را بر سر حمله ملایان و بکارد  
و منظور سر عسکر شربت که احدی ازین طرف نامور شود  
کمی مکالمات باو بعمل آید و نیز خبر رسید که فرامان عثمانی را  
که حیدر باکسان خود و گماشتگان این دولت داده و ولایت





که حاکم مینمان بود مقرر فرمود که او را در همان مکان که  
نقد خدمت کرده و چشم پوشیده بود و کور کنند  
بعد از کوری بفاصله دوسه روز وفات یافت و در علم  
اریاب بصیرت ظاهر و هویداست که کورقاری نقد  
میان دیده کور شدن او در مکان معهود و بجز از تاثیر  
باطن جدو اتفاق و شفقت الهی و بازو آن حضرت  
محلی ندارد البسته مگر کسی که از تنق محک آن حضرت  
چشم می پوشد خبری عمل را معاینه چشم نموده باشد  
و مگر کسی که در مدد رستی و صداقت است کل مراد  
از بهارستان این دولت می چند چون بهار بر  
این دولت خداوند عالم است همیشه مگر کسی که باین دولت  
و صد و اتفاق است با خدا اتفاق و زبیده و مگر کسی  
راستی

راستی نموده باشد راستی نموده چون رنگانیه است  
و شت استرا با دو مقام شریارت و افساد بود محمد  
پیکار یکی از ابدل اتفاق میفیان سلطان انجاری  
و ششید قلی سلطان چمتنگ و شادند که دکن  
نواحی بمکونمال انجاعت پرور چون قتل ازین  
و ایام انقلاب ایران پادشاه و اروس نامیده و لایا  
کیلان را تصرف و از دیند مراجعت و سابقا حضرت  
خلیفتی الملی و منستاده در باب رد کردن ولایا  
پادشاه اروس اعلام و پادشاه مزبور بر سرست و  
ایچان رخالی کرده سایر ولایات را و عهد کرده بود که  
بعد از تحلیه قلع و ایزدان استایم نماید و مینمان معیری  
از کنان دولت اوسیه را از جانب پادشاه مذکور



ایلمیگری وار و سادات خدمت فایز شده متعبر  
کردید که در کتب نفرت انساب است پس مکتب  
همایون از راه عدالت و مراعات در میان حرکت بخداد و  
مرد و کجالی

از دینیل بعرض والایه که سر عسکر روم حاجی بود  
یک نام از دست داده بطرف رابر فقای او  
در دیار بکر نظریه گرفته و اب گفته بود که تا دو سال  
مطالع و ولایات است و موقوف و است به طبعی مقبری بعد  
از آنکه رابر فقای فرستاد و ولایات و اطلبند تا او  
اند و کت دیر بر قوال و کت منت که انشته  
ولایت است بلم نمید چون نادر الهی و انشد که بنای کار  
سر عسکر بگرفت و جمله است و مود که ایشان نمید و خدی  
من خواهد

من خواهد داد و چون شیر و ان را سر خالی از کزکی و ان  
از پادشاه روم حاصل کرده و تصرف و دست اول  
فخیر شیر و ان را به شهنشاهت ساخته و مود به خود  
شد و سر خالی خود را به نعمتانات کشیده و قلعه شامی به تصرف  
داده و سواکی کج و فایر و ان و اقلیس باقی ولایات  
عراق و فرستاده به اطاعت کردند و بعد از آن شیر و ان  
ایلمیگری و کت که از آن زمان رباب بودند طلبیده و  
باب سپردن ولایات و انظار فرمودند ایلمیگری و مود را  
مجلس خواسته کس روانه اروم نمود و بعد از آنجا  
شامی چون غازی متوق که از شامی تا آنجا پانزده منزل  
تا آنجا و نغمه های و غنمان و مسکن پس معبد  
است محل سکنا می سر خالی بود و حضرت علی و عثمان

و اگر در آن راه که می میرد شامی گذشت  
 چون در بعضی رسید که لڑکی و قبله جمعیت دارند  
 فوجی نیز طعنه سب خان جلایر سردار و نیزه از سر گذشت  
 و آنکه به سمت قبله حرکت کرده و اگر جمعیت لڑکی در  
 آنجا بودند می برآید باشد چنانچه و بردارند و خود جمعی  
 از غازیان کاصحاب دین از راه قبله و پشت کوه عالم  
 غازی حضور شدند و حرکت مکتب منصور خبر  
 جمعیت لڑکی و قبله تحقیق یافت طعنه سب خان نیز  
 حرکت مکتب منصور در موضع مستور پیوسته با آن که  
 مابین شامی و قبله است تلاقی و تقابلی واقع شده سرخان  
 سواهی لڑکی و غنایان فوجی علیهم السلام و عثمانی  
 کتبه با ولد علی پاشای حاکم کتبه بردار و در جمعیت کامل

ترتیب

ترتیب داده بود چون میان جنگل بود و سرگردگان  
 این طرف از بودن سرخان و جمعیت و ده  
 انبوی خشم خبر شد شانه و لیرانه بجنگ اقدام و سرخان  
 و سرگردگان آن طرف را مظلون آنکه حضرت غل العقی  
 است که سر وقت ایشان رسیده غلایان مبرور  
 از دست داده عازم فرار میگردند و جمعی کثیر  
 ایشان بمعرض قبل روی آید و در صحنی کوه کوه و الاوار  
 یکمتری کوه من غالی کوره و غنایان گردیده  
 شب خبر رسید که سرخان در قبله شکست یافته و از  
 راه میان کوه تقبوق میروند فی القوز و ادا می جمعیت  
 اولتین فرمودند سرخان تا نشیب گذشت و بود  
 مامورین جمعی کثیر از غازیان لڑکی بر خود و ایشان را راه غل



روان و سرهای است آن را بنظر رسانیدند آفات نصرت  
آیات بر متعاقب و قدرت همه از آن طرف سر نما  
بدون ملک و دین خود و بوق رسانید به حدیث  
منموده سر و دهان از یک فرسبی نموده است کوفه  
بعد از ورود یک نابالون شروع جنگ کرده نادان  
نیز امر فرمودند که افواج کا صاحب دین از راه ویرانه  
آور شده خود را چو در خانه ریختند آب که شست بکوه  
بالا رفتند و شروع بمقاومه نمودند سرخای و کرکیه ناب  
توقف نیاورد و وارو با بعضی از اجتماعات افغان  
کوچ خود را برداشتند که ای که متعل نفوق بود و کشیدند  
او و هر کس میرفته و عازنی متوق بانامی اموال  
و غرنیه در سرخای با آنچه از کوچ مردم سرخای با آنچه از کوچ

مانده

مانده بود بدست آمد و شحال که بزرگ و افغان است  
استجا و اردو اوسی و سر کرده آن کرکیه و ایض و تپاش  
از نظر انور رسانیده هر چند که پادشاهی را غنیمت سمیت  
او آرد خاطر اقدس را بجمع دست ناچون مقصدیت  
روم و امور عظیمه پیش نهاد سمیت و الایه در بعد از چند  
روز شدت برف را راهلار باستانی عبور کوکبه  
منضم می شد و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل  
ان سازند و شحال هم سندی کرد و یک قسم بخشش بر  
سوی اقامت ملی و افغان کشید و مراجعت فرمایند  
لها اجمعی از کرکیه را که و قید اسار کردند و ذکوانا  
بشنحال بختیده از عازنی متوق راست مراجعت  
فرستاده شد بعد از در در منزل فنی پاره دغستان

معلوم شد که لکنیم اینجا سر طمان پس او را که پیش  
رو خانه سمور را شکسته در آن وقت که او را ستفان کرده اند  
مواکب والا از روز دهم که در آنجا حضور نزول و  
باشاده والا پویمای برک جمع کرده تا هنگام  
غروب پیل و کمال استواری از آن قرار داده غایب  
کامیاب دین آغاز عید کرد پس آیات جهان کشا  
را پیل کشیدند و از آنجا که جمعیت آن کرده  
النبوة قرار گرفته و غایب از آن کتاب دین را از طرف  
که دو مامورین بهر شش ماهه تاسی را از نامین که  
موصی کردن و طفلان آن طایفه سخن و هشت شدند  
و ستاوند اجتماعت لپای تحمل از چادر رفته آنک  
کریم کردند و الهی با خود از یک تار آن کامیاب دین

بجاء

تجارت اجتماعت پرداخته جمعی ادا آن کرده و در  
کوه سادات قیام و عید آن طفلان ایشان را  
اسیر کردند و از وقت طلوع تا سحر تا هنگام غروب  
یکوه مایلی پرداخته می شیب و در آن اقامت می نمود  
کرده چون آمدن اردوی مایون از راه بسبب سختی  
و صعوبت کوه سادات متعذر بود و امر فرمودند که  
از دوازده مسکنه و شایعانی الهی را بمانند و در دیگر  
انگیزت از آنها بنامین و قیامت و آن گوی بسیار بلند  
که عبور پیاده و سوار و از آنجا که غیره متعذر بوده و نهایی  
و ایام حکومت خود و بعضی مواضع که کوه را از سبک  
خشت بر آورده و می قرار داده بود که پیاده و سوار  
از آن میگذشت و سه فرسخ ارتفاع آن کوه بود و الهی



المنزلان رکاب باقی تمام این راه را پیاده گشتی  
و شش روز هم جاده ای و راه قوتقا پیشین قبله شدند و  
و غرق در این راه غنی طلبیدند و در روز لا فوج  
که صاحب دین که از راه مسکین و شادمانی می آمدند وارد  
قبله گشته بوقت روز و آن مکان توقف و اقامت  
چنانکه شش روز و شش نیم تنه گشتی همان که در محاذ  
ایش بریده و خانه گیر جبر بر گشته شد کیفیت که  
روز چهارشنبه شش هم دوی آسانی خارج قلعه که سمت  
کلید گندی مقرر دوی غایبون گشته چون از دولت  
عثمانیه علی پاشا و کرای سلطان نامار با عثمانی لوی است  
و قلعه که می بودند علی پاشای حاکم که شهر را خالی نمود  
بای قلعه داری که نهشته بود و عادت نامدار است

ان بود

آن نبود که یورش بر انداخته از روز پنجشنبه  
قلعه شریف برده چنان شتر و اطراف قلعه و مکان  
سپه را ملا خطه و از ویکر خراب چنان خون آشام کرد  
چنان بهرام تمام داد و دست به تکرار ده از جانب جنوب  
قلعه از میان میدان میدان شهر از محاذی و مسجد  
که با پای حصار تنه آمد و چنانکه خواسته بود طرح سپه  
ریخته مستحقان و کمر کاران تعان اهل و عیال  
و کیکر قلعه و در جلای بکر و کان متحرک شده هر پنجشنبه  
شد و جمعی از خراب چنان با شانه و الا از منارهای  
مسجد شرف اقله بود و قلعه کیان را در فترت و در  
کلوا ساخته و اهل های زرک و منجیقهای حکم را  
نزدت داده از بالای آنها شروع به اذیت و تنگ

که یوز اول تو بچیان القرف منارهای مسجد را  
که در خارج قلعه بود و ضرب کلور تو بخراب کردند پس  
تو بچیان از طرف منار و اگر میان او که منسوب  
و او ان بود و فکریان داشت همانرا از آنجا مشعل را آید از  
بودند و اندک زمان بضر کلور با سطح زمین را کردند  
هر چند که تو بچیان قلعه را توف و منارست موالها  
از پای دمی او بودند باز حکم و الا احوال است و دیگر نازکی  
ترتیب با او بگردید و جویست منکام شب پای حصا  
او و در حال قلعه کیان نازل و تیرهای آسمانی  
مناشد و از طرفین شروع کردند نقب و سید شدند و  
و دفعه از جانب غازیان کا صاحب دین نقب پای حصا  
رسید و آتش داود چنانچه یک دفعه رفت روز که بعد  
فخانی

تلف ناکند است و بودند پای حصا رسید و قلعه را  
رو می کشی را سید کرده باطل نمودند شش نقب دیگر را  
که مطلع گشته بودند و سی و پنج خروار باروط در آنجا بکار  
رفت بود و الا امر فرمودند که یک نقب را دانی صبح  
آتش دهند که رو می کشی و در غایت که آن یک نقب بود  
و از طرف پورشش برده می شود و جمعیت ایشان  
و یکجا مستعد شود که با عورت بر سر را بدهند و بعضای دیگر را  
آتش دهند پس و ناک بر آن بکلمه شش نکل کرده و می کنند  
آنجا عمت از خوف پورشش بر سر روض و حصا جمع  
شدند و نقب دیگر را آتش داود کرد و آتش عدت  
مقتولین و منوشتگان معلوم شد و کم مذکور می شدند  
اما بعد از فتح قلعه از تفریغ علی پاشای حاکم آنجا بوضوح



پورتن که داشت به قصد نفر از رومیه با واد و ایاب  
 شده بودند از آن طرف نیز رومیه و دود و غبار بای  
 پاور و بهی سیه داران مطلع شد و باطل کرد و دست  
 و کمر را که یافته نشده بود آتش داده بوی چهل نفر از غزیر  
 چنان سر سپهر طرف شدند و چند دفعه نهبهای فراوان  
 بیکدیگر رسیده و عان میان نهب بکار و و خنجر و طباخچه  
 دست گریبان شدند و یکدیگر را در و در و روشن و  
 وقتی که مستحقان و غیرت سیه و شغال در یک بودند  
 قلعه گریان بهیات اجتماعی با هم باران و دستی و تنه  
 آتش از قلعه پر و ن دویده نهبهای را آتش داده بر جانب  
 مستحقان انداخته بآتش و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
 آتش شده و یکی کرده و مستحقان انداخته تا در مسجد

دو اندک از طرف سپه داران با نهبهای کشیده  
 برومیه و از آنجا جمعی را بقتل رسانید و قتل از هر سپه  
 دو کرد و چند چون مادرانی اگر کار جنگ است و اگر غیر جنگ  
 تا خود و منویش سر رشته ندهند ظاهر جمع میکرد و در لنگه  
 هر روز برای سر کشی بای سیه و نهب برد و بملایط  
 کار هر یک از کار بسیار و فرمان پذیران می بردند  
 و قلعه گریان بهیاتی را یافته داشتند و در آن حضرت در چه  
 وقت بای سیه می آمدند و یکی از رتوب و قلعه  
 شماره کرم میکردند که وصف آن ممکن نیست و  
 و در چنان اتفاق افتاد که در وقتی که آن حضرت در  
 سر سپه حاضر بودند و سر رشته میدادند کلوله  
 رتوب سر شخصی را پراپاند و مقتولان سرشخص بر سر

در وقت مبارک و لباس آنحضرت پادشاهی که در وقت  
 منتهی آن تجدید لباس فرمودند و بهمان رخ هر روز  
 آتش جنگ اشغال داشت و اکثر همایون از رویه  
 اهل قلعه بر طرف کشتن از جلوه معارف رومند که ایام  
 قاهره بغیر بکلوزیای و اندکی قوچلی پاشای  
 حاکم بر کشتن و دیکری و اکثر بعلی پاشا لقب بودند  
 بوده از نظیر غیر بعلی آن یک تاجی پاشی که در سر کجا  
 میست بود بکلوزیای و قباو پیش گرفته از قباو ایام  
 توقف آنکه روزی که بدکان آمدن در محرم برای  
 اندرون اشرف داشتند غرض حرکت فرموده  
 چهل قدم دور شد بودند که فی الفور از قلعه توفی انداختند  
 که بکلوزیای تیم را پاره کرده در پای میست که

کند

کشیدند بر زمین پادشاهی که اگر خدا تو است حرکت  
 بکلوزیای است به پادشاهی مبارک میرساند از قوه  
 مادر مغان اوقات صرف آن سپید شده و خد  
 بهجوبهای منجم و سنگهای غلطی که این پادشاهی را از خندق  
 نیز که از این پادشاهی شش فغانی رسانید چون سبب  
 کثرت بر طرف آنکه از تو برای سپید پادشاهی شده بود  
 خاک شد و دست از بدون سپید پادشاهی  
 مابین مشرق و جنوب قلعه را آب بکرفت بمشابه  
 تل بلند خاک نه سحر کرده آب بستند و او را نیز حاجی  
 با خطاره بروج انتمت منهدم کشتن لطف قلعه  
 آب فرو گرفته اند به عمارت تقس غالبها سا فلان پذیرفت  
 اما محمودین با میدانند و عبداللہ پاشای کورلی او علی سرعک



[illegible]

وای

[illegible]

معتبر مشعر عظمای را خلاص و طاعت می انداختیم  
 شد که اگر بهت میگوید خود شنای یکی از اقوام من است  
 بنامید بر وقع الوقت گذشت و در بوقت که کار بهت  
 با تمام سید بنیج با و اعظام فرمودند که ما غارم مستند  
 مهند سیم خطا فرستادیم که ما این را بر سر قدما بنامیدیم  
 اگر بویب فرموده عمل کرد و بعد از آنکه ما را در آنجا حاضر داشتیم  
 امور و مراتب را نظام داده و نوروز هر روز سیاحتان اهل  
 مطابق سال هزار صد و چهل و پنج که در غرض احوال اتفاق افتاد  
 و بیان موقوفات و دعوات تقصیر یافت روز دیگر موبک همایون  
 به جانب ارضی در حسن حرکت آمد که بحسب احوال  
 فراه یکدیگر که سابقا و کمر یافت امیر رویان خانان ماکم  
 کرمان با جمعیت خود از او و محمد یک مروی باوچی از آنجا  
 مامور

مامور همراه گشت و محمد یک بعد از ورود به سجده و پیشانی نام  
 ابدان که مستحقا فدا شد باو مجادله و جمعی از افاضه مصطفی  
 سر کرده جماعت مقتول و جمعی زنده به دست آمد و قتل  
 نماند و کده بخونه تصرف و در کده بعد از ورود و کتبات لغت  
 سجده و مراتب از سیم خانان که در حراسان میبود  
 بهیچمه فراه مامور و مقرر شد که نادر و دولت را به محمد یک  
 در حاکم سکر سانه تهاخت لاجی فراموش و اندوخته  
 جندی امیر رویان خانان بهر شهر برده محل موموم برده بود  
 اگر بافت و فراه یک فرسخ و نیم مسافت دارد سکر کرده  
 نزول و در روز و در این ان غلامان بر او و اتفاقا که حاکم  
 فراه بود و مقابل ایشان برونده جنگ کرده شکست با  
 باقی نماند محمد یک حکم فدا و معرکه مقتول شد و فدا شد



چند روز دیگر عیسی کیفیت بر آنکه جنگ کرده مغلوب  
و جمعی از ایشان کشته شدند و حضرت ظل الهی نام و پسران  
را بسبب آن خود سری که بدو ن حکم و الامت سر را  
تغیر داده پسران فتنه بود حکومت و سرکردگی مغرول  
و جمعی را سرکردگی امیرسلطان خرمی و علیقلی یک سار  
بولیس و با بنده و نامور فرمودند که تا و دایره سپهر  
مشغول محاصره و محاصره شد از دین تمام نیرو و غنای  
محاصره مضبوط ساخته و فرمود که آقا غنایان اندک نیست  
چاشنی با و قد قلمه مختص شدند و چون کار قاعده بر است  
تبا و قاعده را از و یک تیغ و پندار حسین علی است و اندوخته  
حسین بر سر چهارم از فقر از علی را بر سر کردگی بهر حال  
بدو نجات فرستاده مقدار آن خبر فتح هر  
پادشاه

ایشان با جمعی از معتبرین بخت آمد و دم و  
ساخته و مراغه و ده خوارقان بجهت تصرف کرده  
و خود از راه مراغه و ده خوارقان متوجه تبریز شدند  
بعد از ورود و مکه و الایه و فرسخی تبریز پادشاه  
تبریز پادشاهان تبریز قدرت قاعده واری را از خود  
مساب و خالی یافته شهر را نالی کرده از راه صوفیان  
بسمت ارس و خوارقان خوار و الملی تبریز غازیان  
که صاحب دین را بر و اشتهر از بر الطایفه گرفته است  
از دین بآن بداند که خواهی مر جان که دو و فرسخی تبریز  
و وقت که کشیده قتل و صاحب دین طرف  
ایشان را فرود گرفته لب یاری از ایشان را متسل و  
زنده و دیگر خیمه نهاد و روز مشغول قتل الطایفه

و جمع کردن مال و سبب غنیمت و هر ای قدر  
یکجائی بودند معدودی از جماعت جان سلامت  
بر دو مال و غنائم زیاده از حد بدست آمده و اسرائیلی  
ابرائیم که در نبرد کرفار قید اسیر الطایفه بودند یکی  
سجده یافتند و الهی کس تعیین فرمودند که اسناد  
صنعت کرده و بجا میان رسانند و آنچه از پاشایان و  
روسای نیکوکاری و طایفه عثمانی بودند بدست آمده بودند  
یکی از نوازش که ده خرجی غایت و مخرج فرمود  
کس همراه کرده از آن کس که نمانده و توسط معین  
استجماعت براجیم پاشای وزیر عظمی روم بجا داشت  
و در تانکه مشعر بناسیج خبر و صلاح بودند و نشانده  
پس نیز فرمود که بفرست وین والا کشتن پنج روز  
آنها

استجماعت توقف و باین نظام امور التالیات بر دوازده الیت  
نیز را با و دم بیستون یک افشار و نیابت و  
و دم را بر او یک ولد او مرچ و حکام بک توچ  
تعیین فرمودند سفارشات فرمودند که در حصار  
شاه طهماسب کوتاهی نکرد و ولایات را منعزل با و  
و او تمامی موال و غنائم و سبب و میرا که در نیز  
مانده بود بدست تون قال و طوائف افشار غنای  
فرموده بسبب خبر حصار را غل اقدس در نشت  
مراجعت بودند که مقارن آن از ضاعلی یک که در  
آنوقت و از ده سال پیشت ز فلعی حیک که دو دفعه  
اتر که جنگ او و سمیت کوه سن کاین که قدری  
از قلعه فاصله دارد اتفاق افتاده مغلوب گشته



جمعی از قشون اوقستول و نوشجانا و بدست افغانه  
افتاده خود را مشید و مقدس متخلص گشته گندار  
بجز در اینجا این خبر احمدی سلطان مروی  
بجایاری روانه ارض اوقس و اعلام فرمودند که در قلعه  
وادی ثابت قدم بوده منتظر باشند که بغایت لای  
مانند و اسب بخارزم گشته در عرض ده پانزده روز  
نموده میرسانیم پس متعاقب ثابت نصرانیات  
اغریق و احال گردیدند و با مخالفین محصل حرکت و بدو  
گشت و در نیک وار و قول اوزان شدند و در اینجا  
شماره مروی یک هزار و ارض اوقس بجایاری  
دارد و خبر رسانید که بعد از جنگ و شکست ابراهیم خان  
افغانه با هم جانشی گرفته بودند که حال این کار کرده  
شماره

شماره بروی این دولت کشیدیم و ندان این یکی  
پیرون یکسند و ترک محاصره کرده بهرات بر گشته اند  
نموده اتقی بعد از شنیدن این خبر ایلغار را موقوف کرده  
مسلک بنشیند روانه خراسان شدند بعد از ورود  
تقریباً یک قشون عراقی و غره بود و سوای خراسانی  
یکی را جمع کرده و محمد خان ارکان سپرده و زنجان و کما  
و سن تاوند که در آنجا خدمت گشته و بسبب  
بشکامی که قبل ازین و حول خبر خلع سلطان احمد  
و در تبریز این طرف بهرام بیامی شده بود و ابراهیم پاشا  
محمد آقامی را از جانب خود کار لب سفارت بخدمت  
والا فرستاده اعلام کرده بود که این دوستی  
و اظهار محبت چه خبر و این جنک و مخالفت کدام

منقول و تنگه باین تقریب و ضاع و اسعد امانه  
الحق را ملاحظه و از خیال و اراده حضرت مطلع شود امر و الا  
تفاوتی نیست که مشارالیه را بعد از واداد و فراسان  
نماند و بعد از واداد و بطهران از راه مازندران روانه و بخرم  
تسبیح بختانید و شربت از آنرا که گذشت از جانب  
فرمانده سپه مشرطام شده و اگر کرده بجاست خود رفته و  
از آنجا وارد است و بپایه سرشته بهر راه و مازندران  
انظام واداد و راه حایب در و کنار و شربت و صد و مملو  
سماخان و ششم شهر ریح الثانی از مکه و بکلیه چهل  
و چهار واداد و در آنجا شش شدند چون افشار بختان  
و حکمی ممالک ایران سکنی و نهند خنود و مردم و از آن  
که مسکن قدیم آنجا است است و مازندران سفر غیر از

و واداد

و واداد و مازندران را فرستاد که دو هزار خانوار و قلم  
و ابل حضرت بود و تدارک فوجی و سپه و الا و بده  
که چنانچه روانه فراسان و سپه بیک جمع از قلم  
جدیدی را عوض ماکن میاب که بجان را که یورت  
قدیم حضرت است که چنانچه بارضی قدس و مملو  
بود و جمعی از قلم و جدیدی را عوض بستان و میاب  
و بسیاری از کلمات سبکی واداد و آن سفر  
از آنجا که واکرا و بخت مبارکی و سبب ابلات و نهند چهل  
پنج هزار خانوار و واداد و سپه و بارکش واداد از عرف  
واداد بختان و فارس که چنانچه در ممالک فراسان جا  
واداد و سرشته ایلست ایشانرا منظم و بیایق  
و شلاق ایشانرا معین فرموده و درین اوقات



که و رو کو کبه والا برض اقدس اتفاق افتاد شروع بلاخط  
سال آنجا عت نموده جوانان کار آمد اطفال را ملازم نگاه  
و قهر را فرمودند که مشغول رعایتی و ایلی باشند  
و مشتمل بر بعض رسیده که خبر تیر تیر و افراسیابان  
که برو می رسید بود خبر بلوش کرد و سلطان غلام  
خلع و سلطان محمود خان و لد سلطان منصفی خان را یافت  
برو شد اند چون که بقر از شاه را و کار را بهر چه غافلگی  
نواستکاری کرده بودند اسباب طوی مرتب  
و شته یکفته جشن و چراغان و آیین بندی و سران  
ان سپاه و عموم خلایق را لذت اندوز انواع کامیاب  
و عیش و خورسندی فرمود و در شب خدمت ماه  
دربار الحجب و قرآن مجید و آقاقل میرین بعمل آمد  
بعد

بعد از آنکه تمام کار طوی تهیه و تمام کار سفر هرات پر  
و اخذ و آل او ان برسم تقاضا میرا به رو که وطن  
اصلی ایشان بود و شریف برده از آنجا بر سر طرزان نیز  
رفته و بجایه که در آن مکان سکنی و شتمند میبشید  
و مسکن ایشان را آتش زده مراجعت کردند و نوروز  
فروردین که در نعل سال هزار و صد  
و چهل و چهار و مشتمل بر بعض تقاضا یافت و روز  
بعد نوروز عازم هرات شدند چون سابقا کارش  
یافت که حسین خلیج با قاضی ابدالی تمهید کرده و هم عهد  
و قسم شده و ایشان را محرک یک کرده بر سر مشتمل و نموده  
بود و هنوز که کوبه والا در ض اقدس توقف داشت  
و در تهیه و استعداد سفر هرات بودند که حین برای

ایدا و ابلی حرکت کرده و بر سر فراواند که در آنجا با ابلی فرا  
اتفاق نموده بمقابلت ایشان سری تکریمه  
از آنجا عریضه نوشته کس فرستاده بود که هرگاه اولاد  
واقوام محمود که در سبزاند سبکتر شده در ارض اقدس  
مستقیم شوند منقص شوند لازم خدمت و طاعت از  
من بپذیرد خواهد چو سنت اوالی تیرا سری او را روانه  
و چو غلام فرستاده که در آنجا در آنجا و حسین  
سه چهار هزار نفر از علی را سیر کردی سید آل باند اولاد  
لی فرستاده خود مراجعت بکنند بار کرد و آن او  
قات که حسین علی جمیع کامل کرد و بگویند  
ابلی برات وارد گشت و فراوان شده بودند چون  
عظیسی میبود و اتفاق ایشان رو داده امی بود  
که شکالی

که شکالی داشت اندک و المسی انزب تا نیم شب و  
عشرت چهار باغ با جمعی از جوانان و دولت که بپذیرد  
بهماف داشتند باقی و نکاشش کار بودند  
بعد از انقضای مجلس که بر سر استراحت تکیه نمودند  
نیت کرده صورت حال را از خداوند عالم مست  
کردند که در عالم خواب حضرت بمانند و خواب چنین  
دیدند که مذکور شد و در آن مجلس قسم که زیاد و کمی  
درین مدیریت و خدا شاهد عالم است که چنین است  
حضرت در خواب دیدند که از چار باغ تشریف میبرد  
قاپ طلعمی بابک برده برای ایشان آورده گفتند  
که این را اگر او آورده اند چنانچه بپایان برده شد از  
آن خوردند و نمودند که طعنا را بایره بجهت اخوند میبردند

را



که از یاد و صلای ارض احدس است بپردوان  
 انجمنی پدید آمده و سخن دیده که شخص بهر چه  
 نیک ریش کشیده بینی مستوی الفا که قبلی  
 قلمکار محرمات در بر و عمامه سبز دارند قلم  
 نمودارند پیداشده بحضرت همین که بنظر آنحضرت در آمد  
 معلوم ایشان شد که حضرت امام رضا است گویا که  
 مکرر دیده میباشند آنحضرت دست خود را قدر  
 بلند کرده برکی گفتند که کل سنی نیز یک نام الهی  
 از شوق و شغف بنحاک افتادند بعد از آنکه هر دو بلند  
 دیدند که نفر شده اند شخص نمودند قوی و پیکل  
 کنند کم کون که ریش حرافی و صورت کرد و از آن  
 و ستمناهی دانه موی سفید و چنان مبارک  
 اولی

ایشان مرتبه که ایشان عمر عمامه سبز دارند و دست  
 چپ آنحضرت و جوان سفید رنگ بینی ریش نبرده  
 چهارده که در جانب راست آنحضرت نشسته اند اما  
 هر سه تا که نمودارند ایند و بعد دست مبارک ایشان را بچپا  
 ظل الهی نمود و گفتند که کل سنی نیز یک حضرت  
 ظل الهی دو بار و بحال شغف و شکر گزاری بجا  
 افتادند که از جانب پدید آمدند و از آن تاریخ همیشه  
 مبارک حضرت امام رضا و نظر آنجناب مثل و منکمل  
 است که گویا به وقت ایشان از دیده اند و مکرر پدید  
 زیارت کرده اند بعد از آنکه آنحضرت زیارت بخف  
 آنحضرت شرف شدند و وارد صحن مقدس  
 روضه غریب گردیدند و فرمودند که صفی که در آن خوابیده

شده و شبیه باین معنی بود پس امامزاده می خواند  
سار بولبلو که از پشت ربه و ساقا بکلمه است که مان تعین  
و با جمعیت بالاولایت و سناد و معزز فرموده بود  
که پیشانی فارس را نیز کوبانیده بکریان بیا رند و مان لای  
نه فصد و یافت که موی الیه با جمعیت خود پیش  
از کریان حرکت و فستون سیستان را هم برداشته  
و سر فرا و حاضر شده و قتلک مری را نیز با دوس نفر لمبت  
فراده شده و خود متوجه بهرات شده و سپس بهار  
رسیدن امر توقف فرموده و از کمان همان مقام  
نخند بر و کوبه والا و در منزل جای افتد که در کوهی بهشت  
واقع است که هم مکان را حکیم از توقف فرمود  
و هر روز و از راه متوجه قلعه کشه افغانه میدان نماید  
باشد

نشینت قلعه و میان خراسان با کوه فری میگردیدند  
رور بهین منوال غل میگردیدند و نادالقی نیز صرفه جنگ  
میان خراسان بهین و بهین با سبک گردی و هم خان کز  
در منزل افتد که بهشت بهین است هم طغیان و بهشت  
خود از راه زنده جان از آب کشیده با جمعیت مان بهر  
مالان است و بهین و بهین توقف نمایند تا طبع بهشت معقول  
فصل باشد و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین  
پایان زنده جان و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین  
افغان تا آنوقت بری بودند و از قلعه دور باشند  
اما غلایان امامزاده تعاقب نمودند و از بهین و بهین  
نادالقی و منزل افتد و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین  
فصل و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین و بهین





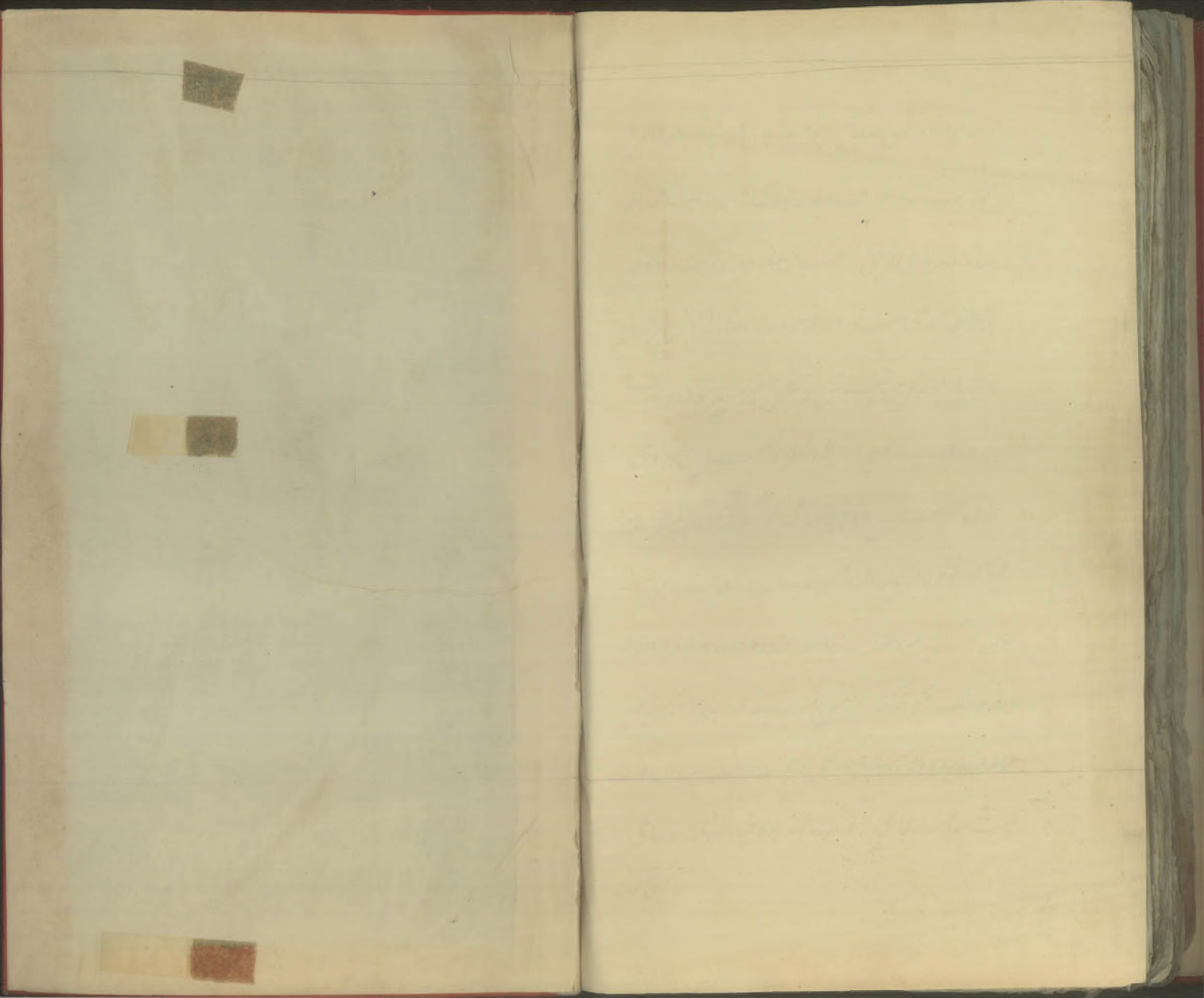
آمده بود چون هرات را بنهاده و دیگر کجنگ پروان آمده  
بر دفته شکست جانش خورده بسیاری از قشون  
او را بکشتن کشتن کشته و بکشتن میکشیدند  
لا بد چاه کار را فرار دیده با فغانه علی بن سکام شب پران  
آمده فرار و ابدالی نیز روز بروز خال خود را زبون تر باقی انداخته  
ابدالی چون در کاب بود رئیس غیدان ابدالی برآمده بود  
او استمداد کرد که بای و کار ایشان که نشسته بودند  
نمود الهی فرمودند که تا عید کرده بود بد که بعد از شجره صفهان عینی  
کبک سید چرا اندبار پروان کرده و افغانان را آوردند و  
چند نقض عهد کرده بر سر میهند آمد بدان چه خود تعهد بود که گردیدند  
انقبض شد و آمده اید آمده ایم و مملکت را از شما میخواستیم که  
که بدستور سابق خدمت و ایلی نکردن بیکدیگر ایشان  
تعهد

تعهد کردند که اندبار حکومت ایشان منصوب نشود  
و دو افغان مرخص باشند که روانه هندوستان گردند  
و ویست خانوار از روسای افغان ابدالی را پور غلام افغان  
به شهادت رسانند و خود در کاب بوده خدمت نمایند  
آنحضرت نیز قبول و اندبار خان را حکومت ایشان بآن  
و دو افغان را مرخص فرمودند ایشان اندبار خان را برده  
جمع را آوردند و بعضی از سرکردگان که وعده کرده بودند بنمانند  
نمود الهی جمع را از رئیس غیدان ابدالی را هم که آمده بودند  
مرخص ساخته فرمودند که رفته تمامه را هم بیاورند یا این که خود  
نیز بار قضا متفق شده مشغول قلع و داری باشند  
اندبار هم که رفته بود بنماند و بنهای مخالفه که داشت چون  
چون قلع هرات بسیار مستحکم و جمعیت افغان زیاد



از حد بود تا و الهی اصلاح در پوشش نمیدیدند بنابر ظاهره  
گذشته دایره فلاحه بر جهای غلیم و حصارهای حکم  
ساخته بهر جای فوجی را بعین نمود و راه حرکت و آذوقه  
بر نظام سجده می رسد و فرمودند که احدی را بحال بریدن  
و تحویل آذوقه برداشتن و تحقیق خبر میسر نبود و در وقت  
هر روز و هر شب جمعی از فراطه نظر بعین سوال فرمودی  
برای تحویل آذوقه بزرگ می آمدند و اولان خبر رسانید  
فی الفور فوجی از غلزیان کاصحاب دین بمعاضد ما میروند  
غرضه شمشیر میافروختند و بهر جهت بازده بهر از غلزیان  
در معارک و کوشه کنند با قبیل رسیدند و بعد از آنکه ایام  
محاصره بازده ما رسید حکم غلزیان شد و معتمد پیر دین فلاحه  
گشته استقامت ای رحمت الله یار و چند نفر از رؤسای  
انجاعت









خطی ۱